

رسیدگان این راه چنان گذارش نمایند از همیشگی یادکردن الهی بدین نمط نکوهیدگیها  
 به نیستی گراید و ذره راهزن به پیغواله نابود درشوند - بیانه (بکسر با و یای تختانی و الف  
 و کسر دال و های خفی) رنجوزی - ستیان (بسکون سین و کسر نای فوقانی و یای تختانی و الف  
 و فتح نون) بے میایی از شایسته کاری - سذشی (بفتح سین و سکون نون و فتح شین منقوط و یای  
 ۵ تختانی) شک در اسباب جوگ و نقابج آن - پرماده (بفتح بای فارسی و سکون را و میم و الف  
 و فتح دال) فراموشی در بایست کار - آسبی (بهمزه و الف و فتح لام و کسر سین مشدد و فتح بای  
 تختانی) گاهای در کارکرد - اورت (بفتح همزه و کسر را و فتح را و کسر تایی فوقانی) آرزوی عسری  
 مستلذات - بهرانت در سن (بفتح یا و های خفی و را و الف و نون خفی و کسر نای فوقانی و فتح  
 دال و سکون را و فتح سین و نون) دانش تدها - الیده بهوم کتو (بفتح همزه و لام و سکون با و فتح دال  
 ۱۰ و های خفی و ضم بای فارسی و های خفی و سکون وار و کسر میم و فتح کاف و ضم تایی فوقانی  
 مشدد و فتح وا) بدست نیامدن حالت چهارم از آن پنج حال - اذوسته توتو (بفتح همزه و نون  
 و واو و سکون سین و کسر تایی فوقانی و های خفی و دو تایی فوقانی اول مفتوح و ثانی مشدد  
 مضموم و فتح وا) نایستادن بچهارمین حالت و بار پس شدن \*

دوم سدها (بفتح سین و دال مشدد و های خفی و الف) بدل گرمی رهگرای جوگ شدن  
 ۱۵ و آنرا سرمایه مقصود انگاشتن \*

سیوم بیرج (بکسر با و سکون یای تختانی و را و فتح جیم) بفراران شوق جست و جوی  
 نمودن انجام کار \*

چهارم سمرت (بسکون سین و میم و را و کسر نای فوقانی) گزین نواید و همین نقابج این  
 ۱۲۱ کارکرد در پیشگاه بیدش داشته زمانه لغتود \*

پنجم میدری (بفتح میم و کسر بای تختانی و نای فوقانی مشدد و کسر را و سکون بای  
 ۲۰ تختانی) خواهان آسودگی جهانیان بودن \*

ششم کرنا (بفتح کاف و ضم را و نون و الف) از دید درد و غم مردم زاد آزرده دل شود و بر دور  
 ساختن آن همت گمارد \*

هفتم تندتا (بضم میم و کسر دال و تلی فوقانی و الف) خوش حال شدن از نیکویی دیگران \*

هشتم ایچها (بضم همزه و کسر مجهول بای فارسی و سکون بای تختانی و فتح جیم

۲۵ فارسی مشدد و های خفی و الف) یکسو شدن از آزارند تا نکوهیده آرزو نپذیرد - دل نه  
 نکرده بنگوهش نپردارد \*

(۱) [ک] و بای فارسی و الف الخ (۲) [ض] تا \* در دیگر نسخها یا (۳) [ه] [نکوهیده داد] \*

- نهم سَماده (بفتح سین و میم و الف و کسرِ دال و های خفی) یکتائی گویند و یک‌اندیشه شدن •  
 دهم پَرگیا (بفتح بای فارسی و را و کسرِ کافِ فارسیِ مشدّد و یای تکتائی و الف) بجز  
 شناسائی و راستی و حق‌پرستی پیرامون دل نگردد •
- یازدهم بیواگ (بفتح با و سکونِ یای تکتائی و را و الف و فتحِ کافِ فارسی) آن بسیار گونه  
 بود - آخرین پایه آنکه دل از همه برگرفته آید و بجز این بی‌پایمال نشکیند •
- دوازدهم آبهیاس (بفتح همزه و بای مشدّد و های خفی و یای تکتائی و الف  
 و سین) پیوسته بشناسائی و کردار چندان درآمیزد که خوبی او شود •
- در کتب این فن ایسر یا سنا - بیواگ - آبهیاس یکجا آورند • و پنج گذارش جداگانه  
 یابد - سنا - هیرج - سمرت - سَماده - پرگیا • و چهار علیحدّه گفته اند - میدری - کرنا - مدنا - اهیچها •
- و درین نامه همه یکجا گذارده آمد •
- و درین آگهی زار جوگ بر دو گونه بود - سَنَدِریات (بفتح سین و نون خفی و فتح بای  
 فارسی و سکونِ را و کسرِ کافِ فارسی و یای تکتائی و الف و فتحِ تایی فوقانی) خاطرِ هر جا گرای  
 را بیک بر بندد و پایه پایه در نور دیده بایزدی بیکر آرام گیرد • و اسنَدِریات (بفتح همزه) درین آن  
 خیالی صورت نیز از پیش بر خیزد و در اندیشه آید بیچون فرو شود • اول بر سه گونه باشد -
- گراهیه سَمابت (بفتح کافِ فارسی و را و الف و کسرِ ها و فتحِ یای تکتائی و های مکتوب و فتح  
 سین و میم و الف و فتحِ بای فارسی و کسرِ تایی فوقانی مشدّد) دل بستگی بیک از عناصر پنجگانه •  
 و باعتبار سوچم و ستهول بر دو گونه بود - پسین را بَدْرکانگت نامند (بکسرِ با و فتحِ تایی فوقانی و سکونِ  
 را و کافِ و الف و ضمّ نون و فتحِ کافِ فارسی و کسرِ تایی فوقانی) - و پیشین را بیچارانگت (بکسرِ با و جیم  
 فارسی و الف و را و الف) • بَدْرکانگت بر دو گونه باشد - سَبَدْرک (بفتح سین و کسرِ با و فتحِ تایی  
 فوقانی و سکونِ را و فتحِ کاف) اگر در خیال لفظ و معنی هر دو باشد - نَرَدْرک (بکسرِ نون و سکونِ  
 را و کسرِ با و فتحِ تایی فوقانی و سکونِ را و فتحِ کاف) اگر چه مضمون در اندیشه نبود • و بیچارانگت  
 تصور بیک از هشت چیز - پرکت - مهنت - اهنکار - پنج سوچم • عنصر اکر مفید بزمان و مکان ساخته  
 بخاطر دارد سَبچار خرافند (بفتح سین و کسرِ با و جیم فارسی و الف و را) • و گونه آنرا بر بیچار  
 نامند (بکسرِ نون و سکونِ را و کسرِ با و جیم فارسی و الف و را) • دوم گرهن سَمابت (بفتح کافِ  
 فارسی و را و ها و نون و سین و میم و الف و فتحِ بای فارسی و کسرِ تایی فوقانی مشدّد) بیک از  
 هواس خاطر برزند • بملاحظه وقت و مکان و علت سَبدرک خوانند - و اگر تفهام مضمون در دل بود بَدْرک •

و هر دو قسم را می‌نامند (۱) (بعضی و الف و فتح نون و نون خفی و دال) \* سیوم گرهترسبیت (بفتح کاف فارسی و را و کسر ها و سکون تایی فوقانی و کسر را و فتح سین و میم و الف و فتح بای فارسی و کسر تایی فوقانی مشدد) \* درین مرتبه دست از همه باز دارد و بسکالش آتما یکتائی پذیرد \* و آن نیز بقید زمان و مکن دو نام پیشین یابد و هر دو را اسمنا گویند (بفتح همزه و سکون سین و کسر میم و تایی فوقانی و الف) \* و استنیرگیلت بر دو گونه بود - نخست به پرتی (بفتح با و های خفی و فتح وار و بای فارسی و را و فتح تایی فوقانی مشدد و بای تحتانی) \* پوکرت را از آتما باز نشناسد یا از عناصر و اندری جدا نداند \* اگر پوکرت را آتما داند آنرا پوکرتائی نامند (بفتح بای فارسی و را و کسر کاف و را و تایی فوقانی و فتح لام و بای تحتانی) \* و اگر عنصر و اندری را آتما شمره بدیه گویند (بکسر با و دال و سکون بای تحتانی و ها) \* دوم آپای پرتی (بضم همزه و بای فارسی و الف و فتح بای تحتانی و بای فارسی و را و کسر تایی فوقانی و فتح بای تحتانی) از بیداربخنی و روشن ستارگی بقلازنی آن دوازده چیز شناسای آتما آید و بگلشن سوای مقصد عشرت گزیند و در لست مکت روی دهد \*

و خداوند جوگ را چهار حالت بود - نخستین آنکه با نیت درست و قدمه استوار با درین بادیه جانگداز نهد - آنرا پرتهم کلگ نامند (بفتح بای فارسی و را و تایی فوقانی و های ۱۵ خفی و فتح میم و کاف و سکون لام و کسر بای فارسی و فتح کاف) \* دوم منده بهومک (بفتح میم و ضم دال و های خفی و ضم با و های خفی و سکون وار و کسر میم و فتح کاف) بگدازش نفس و کارکرد نیک چنان زنگ از آینه دل بزداید که آنچه بخاطر دیگره پرتو اندازد دریابد و آنچه دیگران از خردی نیارند دید ببیند \* سیوم پرتیاجوت (بفتح بای فارسی و را و کسر کاف فارسی مشدد و بای تحتانی و الف و ضم جیم و سکون وار و کسر تایی فوقانی) از بختمذدی و جست و جوی ۲۰ سخت بر حواس و عناصر چیره دستی روی دهد و دور و نزدیک در دید و شنود و جزآن یکنان نسبت گیرند و بر آوردن و نابود ساختن توانا گردن \* چهارم اتکرانت بهاونی (بفتح همزه و کسر تایی فوقانی و فتح کاف و را و الف و نون خفی و فتح تایی فوقانی و با و های خفی و الف و فتح وار و کسر نون و فتح بای تحتانی مشدد) آنچه گذشته است برو بیدائی گیرد \*

و گویند از هشت چیز جوگ سنیرگیات فراهم آید و آن بمنابله اجوا باشد بخف دوازده چیز ۲۵ که اسباب خارجی شمرند و آنرا اشنگ جوگ خوانند (بفتح همزه و سکون سین مذکور و فتح تایی

( ۱ ) [ ض ] می‌کنند - و بیان اعراب موافق آن \* [ ه ] [ ف ] می‌نامند - و در بیان اعراب می‌کنند \*  
 ( ۲ ) [ ک ] و کسر با \* ( ۳ ) [ د ] اتکرانت بهاونی - و بیان اعراب موافق آن \* ( ۴ ) [ کش ]  
 نوشته \* ( ۵ ) [ ک ] اشنگت بنای فوقانی \* [ ض ] اشنگت بالف و نون خفی الح \*

فوقانی هندی و فتح همزه و نون خفی و کاف فارسی ) • جم ( بفتح جیم و میم ) • نیم ( بکسر نون  
 و فتح یای تحتانی و میم ) • آمن ( بهمزه و الف و فتح سین و نون ) • پرانایام ( بفتح یای فارسی  
 و واو و الف و نون و الف و یای تحتانی و الف و میم ) • پرتیهار ( بفتح یای فارسی و کسر را و تایی  
 فوقانی مشدده و یای تحتانی و الف و ها و الف و فتح را ) • دهاننا ( بفتح دال و های خفی  
 و الف و فتح را و نون و الف ) • دهیان ( بکسر دال و های خفی و یای تحتانی و الف و فتح  
 نون ) • سمانه ( بفتح سین و میم و الف و کسر دال و های خفی ) •

جم بر پنج گونه بود - آهمنّا ( بفتح همزه و کسر ها و نون خفی و سین و الف ) بکشتن و آزردن  
 نیارد - چون بدین خوگر شود دشمنان بدوستی گردید • سّی ( بفتح سین و کسر تایی فوقانی مشدده  
 و فتح یای تحتانی ) براست گفتاری خو کند و ازین رو خواهش او پذیرائی گیرد • سذیی ( بفتح همزه  
 و سکون سین و کسر تایی فوقانی و در یای تحتانی اول ساکن دوم مفتوح ) ناستندن مال افزون از  
 آنچه دستورست - کلید گنجهای عالم در آستین او نهد • برهم چرج ( بفتح با و سکون را و های خفی  
 و فتح میم و جیم فارسی و سکون را و فتح جیم ) از بیرون زین بر کدازه زید از دم گیرای او بیدافشان چراغ  
 بیدش برافروزند • ابرگوه ( بفتح همزه و یای فارسی و کسر را و فتح کاف فارسی مشدده و فتح را و ها )  
 از اسباب دنیوی هیچ با خود ندارد و آنرا سرمایه هر کوفه غم شمرن گذشته و آبنده برو آشکارا گردد •

نیم پنجگونه بود - سوچ ( بفتح سین و سکون واد و فتح جیم فارسی ) پاک داشتن دیون  
 و بیرون و از آمیزه مردم پرهیزد و از خویشتن سیر آید - گوهر من پانگیزه شون و خواهش ستوده بار آورد  
 و حالت چهارم روی دهد • سنوکه ( بفتح سین و نون خفی و ضم تایی فوقانی و سکون واد و فتح  
 کاف و های خفی ) بار آمدن از خواهش بیجا و خوردن کردن بدین کردار شگرف - نشاط روی  
 دهد و لذات دنیوی را قدری نماند • نیب ( بفتح تایی فوقانی و یای فارسی ) گذارش جان و تن  
 و پذیرفتن گرمی و سردی و گرسنگی و تشنگی و خموشی تا هر پنج کلیس از لوحه ضمیر سترده آید •  
 و چیزهای دور دست و پوشیده و بس خرد را ببیند و بهر بیکر که خواهد بر آید • سوانه یای ( بضم  
 سین و واو و الف و کسر دال مشدده و های خفی و یای تحتانی و الف و فتح یای تحتانی ) خواندن  
 الهی نامه ها یاد کردن ایزدی صفات و بدانچه مکت فراهم آید - و اگر بر خواندن توانائی نباشد همواره  
 لفظ آوانکار ( بضم همزه و سکون واد و فتح همزه و نون خفی و کاف و الف و را ) بر زبان راند - دیوتها و  
 دیگر بزرگان الهی بدر آمیزند و بیارزی از همت برگمارند • ایسر پرن دهان ( بکسر همزه و سکون یای

( ۱ ) [ د ] سمانه ارنه - و بیان اعراب صوفی آن ۱۱ ( ۲ ) همچون در [ ه ش ] • [ ک ] پیدائی •  
 [ ض ] خواهش او به بد پیوستنی نگردد ۱۱ ( ۳ ) [ ض ک ] بر آید ۱۱ ( ۴ ) [ ض ] بیچاره ۱۱  
 ( ۵ ) [ ض ش ه ] روزی ۱۱ ( ۶ ) [ ک ] توانا نباشد ۱۱

تحنانی و هم سین و فتح را و بنی فارسی و را و کسر نون و فتح دال و های خفی و الف و فتح نون) وجه همت در کارکرد رشامندی ایزدی بود - گوناگون شناسائی بدست افتد و بر همگی مراتب آگهی روی دهد \*

آسن - نشستن \* ریاضت کیشان محنت کده نجره آنرا بر هشتاد و چهار گونه دانند \* و از همه سیزده بس معتبر \* و هر کد<sup>(۱)</sup> روشی دیگر و نام<sup>(۱)</sup> جداگانه بود \* و سردی و گرمی و گرسنگی و تشنگی آزار کمتر رساند \* دانشوران هندوستان نشستن معامله گزیدان بازگاه تعلق را نیز بدان شماره برنمط دیگر برگذارند \* راقم نامه<sup>(۱)</sup> والا بسیار دیده حیرت اندوخته است آدمی چگونه این مضامین و اعصاب و استخوان را بدین گونه فرمانپذیر دارد \*

پرانایام پای بند گردانیدن دم بسلسله اختیار پورک ( بضم بای فارسی و سکون راز و فتح ۱۰ را و کاف) \* و آن کشیدن باد است بیرون از راه بینی باین طریق - به نرانگشت دست راست روزنه چپ بینی برینند و از سوراخ راست آهسته آهسته برونی هوا را بیرون در کشد \* کنهک ( بضم کاف و نون خفی و فتح با و های خفی و فتح کاف ) نگاه داشتن درونی انقباض و کشیده بادها باندازه توانائی و هر دو روزنه بابهام و بنصر دست راست برینند \* و ریاضتگران این بوم چندین پاس انقباض نمایند که در دوازده سال یک نفس برآوردند \* ریچک ( بکسر را و سکون بای تحنانی ۱۵ و فتح جیم فارسی و کاف ) گذاشتن کشیده بادها پایه پایه بآهستگی به نرانگشت شکاف راست فرو گیرد و بنصر از روزنه چپ بردارد و رها کند \* مجمل آنکه از راست برگیرد و از چپ بگذارد \* و ازین سه کاریک پرانایام بانجام رسد \* گویند نفسی که از راه بینی برآید از شانزده انگشت برنگذرد - و برخی برآنکه از دوازده \* و ازین کارکرد من آرامش پذیرد و والا دانش روی آورد \* و این بے باوری شناسائی آرمونگار فرادست نیاید \* و درین هنگام گوشت و گرم دارو و ترش و نمکین نخورد - ۲۰ و باندگی از شیر و برنج هم برود - و گردن ننگردد و گرنه مغز بشوایدگی گواید و مالمخولیا بار آورد \*

پرتیاهار باز آمدن حواس پنجگانه از مدركات خویش \* چون من آرامش گیرد ناگزیر آنها بیرون نشتابند - همه چیز بے خرواش در پیش او طراز پیدائی یابند \*

دهارنا خاطر را یکجا پای بند ساختن - ناف سیفه تارک<sup>(۲)</sup> سرمیان دوا برو سر بینی سرزبان یا دیگر پیکرها \*

دهیان ناگسستن توجه از آنچه پیش نهاد دل است - جز نقش داننده و دانش و آن

۲۵ چیز همه از خاطر برخیزد \*

( ۱ ) [ ک ] ناپیری || ( ۲ ) [ \* ] و او و را و فتح کاف || ( ۳ ) [ ک ] کشیدن ۹ ||

( ۴ ) [ ش ی ] \* همه چیز بے حواس پیدائی گیرد || ( ۵ ) در [ ه ض ] نیست ||

( ۶ ) [ غ ی ] نفس ۹ \* [ ک ] نقش داننده دانش و آنچه همه الخ \* [ ش ] و دانش و جز آن ||

همانده داننده و دانش نیز به نیستی گراید \* درین هنگام مراتب سنه‌گیات بانجام رسد  
و سرآغاز اسنهرگیات شود چندانکه والا دانش روی دهد و جوگ چهره برافروزد - و این حالت را  
سماده نامند \*

- اول و دوم این هشت چیز بمنابله تخم در زمین کشت پذیر افکنند - سیوم و چهارم بسان  
آغاز رستن - پنجم را گل اندیشند - ششم و هفتم و هشتم را مراتب میوه انگارند \* و سه پسین را  
سنجم نامند ( بفتح سین و اَوْنِ خُفّی و فَتْحِ جِیم و سَکُونِ مِیم ) \* درین زمان از آدمی شگرف کارها  
پدید آید و بینندگان را حیرت فرو گیرد \* و نیروی کارکرد را آیسسرج نامند ( بفتح همزه و در یایی  
تحتانی نخستین کسر و ثانی ساکن و ضمّ سین و سکون را و جدم ) هشت گونه بزرگدارند - انما  
( بفتح همزه و کسر نون و میم و الف ) هرگاه خواهد چنان ریزه گردد که از مناهد الماس باسانی  
گذرد \* مهما ( بفتح میم و کسر ها و میم و الف ) چنان دراز شود که دست بماه رساند \* نگهما  
( بفتح لام و کسر کاف فارسی و های خُفّی و میم و الف ) چنان سبک گردد که بدست آویز شعاع  
بعلوی عالم بر شود \* کوما ( بفتح کاف فارسی و کسر را و میم و الف ) باندازه هر گران خود را نمودار  
گرداند \* در برخی نامها بجای چهارم پراپت آردند ( بفتح یایی فارسی و را و اَنف و فتح یایی فارسی  
و کسر تایی فوقانی ) هرچه خواهد بدو پیوندد \* پراکامی ( بفتح یایی فارسی و راد الف و کاف و الف  
و کسر میم و فتح یایی تحتانی ) بزمین فرو شود و از جای دیگر برآید چنانچه در آب \* ایستو ( بکسر همزه  
و سکون یایی تحتانی و کسر سین و ضمّ تایی فوقانی مشدّد و فتح واو ) آفریدن و نیست ساختن \* بستو  
( بفتح با و کسر سین و ضمّ تایی فوقانی مشدّد و فتح واو ) آخشلیجان و آنچه ازو هستی یافته  
فرمان پذیر گردند \* کامابساتو ( کاف و الف و میم و الف و فتح با و سین و اَف و کسر یایی  
تحتانی و ضمّ تایی فوقانی مشدّد و فتح واو ) هرخواهری که کند روائی یابد \*
- اگرچه در دید عادتیان رسم آلود این سخنان دور نماید لیکن شناسایی نیرنگی قدرت دادار  
بهمال بشکفت در نشود \*

مطالب این شگرف دانش در یک آدھیایی گذارش یافته لیکن در چهار چرن -  
نخستین در حقیقت جوگ - دوم در اسباب آن - سیوم در نیرنگی ایسسرج - چهارم در مکت \*

( ۱ ) [ ک ] دانده دانش || ( ۲ ) [ ت ] بحیرت || ( ۳ ) [ ش ک ] کارکرد آنرا ||

( ۴ ) [ کش ] کاما بسانو || ( ۵ ) [ کش ] و الف و کسر تایی فوقانی مشدّد و فتح واو ||

• چندی •

• برآزنده این طرز بدیع حکیم جن (بکسر جیم و فتح نون) و او را این (بفتح همزه و رای مشدده و سکون نون) و ارهنت (بفتح همزه و کسر را و فتح ها و نون خفی و فتح تایی فوقانی) نیز خوانند •

بایزد بیچون بسان میمانسا و سانکه و بافعال اختیاری و ثواب و عقاب و دوزخ و بهشت گروند • و در سرگ لوگ بیعت و شش طبقه بجهت پسین بسه پایه برگذارند - دوازده - نه - پنج • و در اخیر سرآمد گزیدگان الهی بحربردند • و اجسام را مرکب از اجزای ویتجزئی انگارند • هر چهار آخشیع را یک گونه اجزا اندیشند و بنای هر عنصر را جدا باز گویند • و عالم را بملاحظه اجزا قدیم انگارند و باعتبار صورت حادث • چون پنج چیز فراهم آید الهیا طراز هستی گیرد - نیت (بکسر نون و فتح یای تحتانی و سکون تایی فوقانی) نیروی علت - کال (بکاف و الف و لام) زمان خاص - سبهار (بضم سین و فتح با و های خفی و الف و واو) خاصیت علت - آتما نفس ناطقه - پورب کرت (بضم بای فارسی و سکون واو و را و فتح با و کسر کاف و سکون را و فتح تایی فوقانی) نتیجه خوب کرداری و نباه کاری پیشین پیدایش • برخی دانشوران هند آفریدن از ایزد بیهمال دانند - گروهی از کال و بعضی از پورب کرت - و جمعی از سبهار • و چنین پندارند همگی عالمیان بعدم در نشوند و در تندباده نیستی از هر نوع چنده سایه نشین هستی باشند - و از آنها باز از سر نو هنگامه پدید آید •

۱۵ این طایفه بیش از دو پدارت نگذارند - پرمان - پرمیو • نخستین بردو گونه بود - پرتچه (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح تایی فوقانی و جیم فارسی و های خفی) دانسته که بوسیله پنج حواس ظاهری و من و آتما فرادست آید - و نیلوی اسباب دانش را بدان نام خوانند - پروکس (بفتح بای فارسی و ضم را و سکون واو و کاف و سین) علی که بر حواس بهم رسد •

پرتچه بردو گونه بود • اول سانوارهورک (بسین و الف و نون خفی و دو واو اول مکسور و ثانی مفتوح و الف و را و کسر ها و را و فتح کاف) آن بحواس پنجگانه و من چهره برافروزد و در معاملات صوری بکار آید و آنرا مستگیان گویند (بفتح میم و کسر تایی فوقانی و کسر کاف فارسی و بای تحتانی و الف و فتح نون) • و این دانش بردو گونه بود - یکی آنکه از حواس پنجگانه پدید آید - دیگر آنچه بدست آریز می پیدا شود • و این گروه این را داخل حواس پنجگانه نهمزند • و هر کدام ازین دو چهار گونه باشد - اوگرة (بفتح همزه و واو و کاف فارسی مشدده و را و ها) شناسا شدن بدین نومدار که آدم است یا اسپ لیکن صفت آنرا نداند - ایها (بکسر همزه و سکون یای تحتانی و ها و الف) پژوهش آنکه آدم کجاست و اسپ کدام زمین - آوای (بفتح همزه و واو و الف و فتح

( ۱ ) [ ک ] برآزنده ۱۱ ( ۲ ) [ کش ] و این بفتح واو الخ ۱۱ ( ۳ ) [ ک ] آوای ۱۱ [ ه ] نیای ۱۱ ( ۴ ) این جمله  
 ۱۱ [ الف ] نام خوانند در [ الف ] نیست ۱۱ ( ۵ ) [ الف ] سانوارهورک ۱۱ [ ک ] سانوارهورک ۱۱ ( ۶ ) [ ه ] صنف ۱۱

یای تختانی ( تشخیص نمودن آن - داهرنا ( بهال و الف و های خفی و فتح را و نون و الف )  
 یاد کردن آن مشخص و در خیال ماندن - پارمار نهک ( بدای فارسی و الف و سکون را و میم و الف  
 و سکون را و کسر تایی فوقانی و های خفی و فتح کاف ) شناسائی که از فروغ نفس ناطقه بدست  
 افتد و در مکت کار آید \* و آن بر دو گونه بود - بکل ( بکسر با و فتح کاف و لام ) برخی داند و بعضی  
 نداند - سکل ( بفتح سین و کاف و لام ) همه دان - او را کیل گیان نامند ( بکسر مجهول کاف و سکون  
 یای تختانی و لام ) \* بکل بر دو گونه بود - اوده گیان ( بفتح همزه و وار و کسر دال و های خفی  
 و کسر کاف فارسی و یای تختانی و الف و فتح نون ) هر چه رنگ دار پیدائی گیرد و از دور و نزدیک  
 تفاوت نباشد - منه پر جو گیان ( بفتح میم و نون و سکون ها و فتح یای فارسی و سکون را و فتح جیم  
 و وار ) احوال دل بر خواند و راز های درونی آشکارا شود \*

۱۰ پروکس بر پنج گونه بود - سمرن ( بضم سین و فتح میم و را و نون ) آنچه نادیده بخاطر گذرد -  
 برنی به گیان ( بفتح یای فارسی و را و کسر تایی فوقانی و فتح یای تختانی و کسر با و های خفی  
 و کسر کاف فارسی مشدد و یای تختانی و الف و فتح نون ) آنچه از دیدن دیگر بیاد آید -  
 ترک ( بفتح تایی فوقانی و سکون را و فتح کاف ) آگهی از نسبت استلزامی - انمان ( بفتح همزه و  
 ضم نون و میم و الف و فتح نون ) علم قیاسی و آن از یک چیز تا ده انتظام گیرد و تفصیلا برگزیند -  
 سجد ( بفتح سین و سکون با و فتح دال ) دانشی که از یک سخن گویند بچشم و خواهش و ۱۵  
 راست بین و درست گوی پدید آید \*

و پرمیوشش گونه دانند و هر یک را جوهر قدیم انگارند - فراهم آمده از اجزای مقداری نشمرند  
 و بچشم نه در آید و همه جا ندانند \* نخست آنما جوهر هست لطیف - دانش بدو ایستد - او با تن  
 بسان فروغ چراغ بخانه و کفنده و پذیرنده نیکی و بدی بگذارند - و آنرا بدو قسم دانند - بر آنما -  
 جیواتما \* اول منحصرا بزد و چهار صفت او را اثبات کنند - انفت گیان ( بفتح همزه و نون و نون خفی  
 و فتح تایی فوقانی ) دانش جزئیات - انفت درمن ( بفتح دال و سکون را و فتح سین و نون ) دانشی  
 کلیات - انفت چیرج ( بکسر با و سکون یای تختانی و فتح را و جیم ) سترگ نیرو - انفت سکه  
 ( بضم سین و سکون کاف و های خفی ) بزرگ آسودگی \*

و با نثار نگرند لیکن بگذارند که آدمی از شایسته کرداری همعدان گردد و آنچه از بکار دین  
 و دنیا برگردد کلام الهی بر شمرد و او را ساگر پرمیصر نامند ( بسین و الف و کاف و الف و را و فتح  
 ۲۵

( ۱ ) [ ض کش ] کیول گیان بخانه بیان امرت \* ( ۲ ) [ ک ض ] سکل \* ( ۳ ) [ ک ] پرتبه گیان \*  
 [ ض کش ] پرتبه گیان \* ( ۴ ) [ ض ] آنما \* ( ۵ ) [ در ] نیست \* ( ۶ ) همچنین در [ ض کش ] \* و در [ ک ]  
 بفتح همزه و هر دو نون خفی الخ - همچنین در دو جای دیگر \* [ ض ] انت گیان - و بیان امرت موالق است \*



بای فارسی و سکون را و کسر مجهول میم و سکون بای تحقانی و ضم سین و سکون را) \* در شش  
اره که گفته حال آن در پیشین دفتر گذارده آمد بیست و چهار کس چنین پیدائی گیرند و در میم  
و چهارم پیدایش باز انجام پذیرد \* نصبت این دوره آذانه ( بهمزه و الف و کسر دال و نون و الف  
و فتح نای فوقانی و های خفی) و آخرین را نام مهاریر ( بفتح میم و ها و الف و کسر ولود سکون بای  
تحقانی و را ) \* و هر کدام را جن نامند ( بکسر جیم و فتح نون ) و شکر ف داستانها برگزیند چنانچه  
لخته گفته آید \* و ایزد مقدس را نرگن بر میسر ( بکسر نون و سکون را و ضم کاف فارسی و سکون نون ) \*  
و برجیوانما چند قسمت رود \* ثنائی چون رونده و غیر رونده مثل آدمی و درخت - ثنائی  
چون زن و مرد و خنثی - رباعی مثل پیکرهای انسانی و نباتی و بهشتی و دوزخی - خماسی  
صاحب یک حس چون عناصر چهارگانه و نباتات \* و آن دوگونه بود آنچه بنظر در آید و آنچه از بس  
۲- خردی دیده نشود \* هر یک ازین پنج چیز را جاندار و خداوند لاسمه دانند \* خداوند در چون  
مدف و زلک لاسمه و ذایقه دارد \* خدیو سه چون مورچه با آن دو شامه نیز با اوست \* صاحب  
چهار چون مگس و زنبور که با آن سه باسره نیز با او \* پنج خدا چون آدمی \* و این بر دو قسم است  
من دار و جزا چون رقی و فیلی دران هم برگزیند \* چون اول و پنجم بود گونه است همگی جانور  
از هفت گذرد و هر یک بدو طور - برجایست ( بفتح بای فارسی و سکون را و جیم و الف و سکون بای  
فارسی و کسر نای فوقانی ) خداوند شش قوت - تن گرفتن - غذا پذیرفتن - حواس پذیر شدن -  
نیروی سخن - توانائی دم کشی - و من \* اهرجایست جاندارے که درو این شش نباشد \* یکجاسه را  
چهار قوت بود - مغذی شدن - گرفتن بدن - بهواس نیرومند شدن - قوت بر آوردن و فرو بردن  
نفس \* دو حاسه و سه حاسه و چهار حاسه و پنج حاسه را بے من پنج قوت شمرند - چهار پیشین  
و گویائی \* خدیو من را شش \*

۳- و چنان برگزیند چون ده چیز در نفس فراهم آید آنرا زنده خوانند و زده مرده \* و هر یک را بران  
نامند ( بفتح بای فارسی و را و الف و نون ) پنج حواس - من - گویائی - گرفتن بدن - نفس بر آوردن -  
استداد زندگی \* پنج حاسه را بر چهار گونه دانند - ذیوته ( بکسر دال و سکون بای تحقانی و فتح و او و نای  
فوقانی و های مقرب ) - ملکه ( بفتح میم و ضم نون و فتح کاف فارسی مشدد و های خفی ) -  
نارگی ( بنون و الف و فتح را و کسر کاف و سکون بای تحقانی ) - برجیم ( بکسر نای فوقانی و سکون را  
۳۵ و فتح جیم و نون خفی و فتح جیم ) \* ذیوته نورانی جوهریست - بهواش ایزدی بے زادن طراز  
هستی گیرد - پیکر اینان گوشت و استخوان ندارد - شوخگی نبود و از انقباس بوی خوش آید - رنجور

( ۱ ) [ ش ] پیدایش و انجام \* ( ۲ ) [ ت ] نفس \* ( ۳ ) [ ه ] من و او \* [ ش ] دارد جز آن  
چون وای و ثنائی \* ( ۴ ) [ ک ] مغذی شدن \* ( ۵ ) [ د ] [ ک ] نیست \* ( ۶ ) [ د ] [ ن ] نیست \*

نگردند و کهن ساهی طراوت برزائی نبود - هرچه اضطرر آرند پیدائی پذیرد و بهزاران بیکر برآیند - و چهار انگشت از زمین بلند خراسن کنند \* و این گروه بر چهار گونه اند - ۱ بهون پست (بفتح با و هاء مخفی و فتح واو و نون و بای فارسی و کسر تالی فوقانی) - این گروه بهفت زمین ته بسته گرایند و زمین که مردم باشند ورقای آن بک لک و هشتاد هزار جوجن بدارند - بک هزار از فراز و همچنان از پایان گذاشته در میان بنگاه این طایفه باشد - و ایفاده گونه اند و هر یک را دو فرمانروا - یک شمالی طرف را ۵ کارگیا و دیگر جنوبی را \* رنگ و روی و پوشش و خورش و نشست و برخاست هر کدام را جداگانه برگذارند - گویند عمر این گروه از ده هزار کم و بک ساگر زاده نبود و زبون ترین همه اینها را دانند \* ۲ و نتر (بکسر واو و نون مخفی و تالی فوقانی و را) در هزار جوجن بالا صد<sup>(۴)</sup> از پائین گذاشته بسر برند و در بنگاه آدمیان نیز گذاره نمایند - و شانزده گونه اند و هر طایفه را دو سلطنت - و عمر از ده هزار سال کم و از بک پلوم زیاده نبود \* ۳ جوتکی (بضم جیم و سکون واو و کسر تالی فوقانی و کاف و سکون یای تحتانی) هفت صد و نود جوجن بلند از زمین هموار منزلگاه ایقان - و تا یکصد و ده جوجن مقنهای پورت \* پنج گونه باشند - نخستین ستارها - دوم آفتاب ده جوجن از کواکب بلندتر تختگاه از - سیوم ماه هشتاد جوجن رفیعتر از نیر اعظم - چهارم ستارگان منازل بیست و هشتگانه - پنجم گره (بفتح کاف فارسی و را و ها) ببلندی چهار جوجن از منازل و هشتاد و هشت بر شمرند - از آن میان پنج عمده عطار و زهره و مشتری و مریخ و زحل هر کدام سه جوجن از دیگره بلندتر \* و زندگی ۱۵ هر پنج از هستم حصه پلوم کم و از پلوم و بک لک سال افزون نبود \* ۴ ویمانک (بفتح واو و سکون یای تحتانی و میم و الف و کسر نون و فتح کاف) وطن گاه این طایفه بر فراز همه - دو قسم دانند - نخستین کلپوزین (بفتح کاف و سکون لام و ضم بای فارسی و سکون ولو و بدو بای فارسی مفتوح و نون مشدده) منزلگاه اینان دوازده طبقه در بهشت - بهر یک فرمانروائی جداگانه است و چار را دو اورنگشاهین و درین ده<sup>(۵)</sup> سلطنت ده چیز فروغ افزا - فرمانروای دادگر - زیر شایسته - دانشور \* ۶ مهراوندوز - همزیانان دستدار - ملاحداران - نگاهبانان - خداوندان هفت لشکر فیل اسپ ارابه گاو پیادگان شمشور باز - نغمه سرایان - آرایندگان اصول رعایا - گذارندگان اخبار - کناسان \* گویند بک و نیم راج کسر کم جایگاه این گروه والا پاید \* قسم دوم کلپاتیت (بفتح کاف و سکون لام و بای فارسی و الف و کسر تالی فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح تالی فوقانی) با شیر نبرد دارند و از دوحتی و دشمنی و فرماندهی و فرمانبرداری برکناره زیند - و بجز یادگیر ایزدی نبرد دارند \* و فرازتر از آن دوازده ۲۵ آرمگاه نه<sup>(۶)</sup> بر بالای یکدیگر جا دارند و پنج دیگر به مثابه روی در پائین دو بالا یک در میان \* همگی بنگاه اینان چهارده طبقه بدین صورت \*

(۱) [ک] جنوبی را بزرگ (۲) [کش] و سه (۳) در ده نیست (۴) در [ش] نیست (۵) [ه] دهده (۶) [ه] دهده

عالم را سه طبقه انگارند - مَنكَكَتُوكَ ( بفتح ميم و ضم نون و فتح كافِ مَشْدَدٌ و هاءِ خفي و هم لام و سکونِ واو و فتحِ كافِ ) نهند جوجن از پايانِ زمين تا نهند فرازِ بنگاهِ مردم شناسند • گويند زمين در درازا يك راج است و همچنان در پهنا - ازان چهل و پنج لك جوجن آدميان بسر بزند • و كه اين پانال لوك ( بباي فارسي و الف و تاي فوقاني و الف و سکونِ لام ) نهند جوجن كم هفت راج زمين • درم را در چندان نخستين دانند و در هر زمين يك راج افزوده آيد چنانچه هفتم هفت راج باشد چيزه كم • سرگ لوك ( بضم سين و سکونِ را و فتحِ كافِ فارسي ) عاوي عالم - هفت راج برخه كم • باشندگانِ اين خداوندانِ پنج حس • ازان جمله در بيست و شش طبقه گروه ويژانك را بنگاه و بهشت عبارت ازين طبقات - به نيكوگاري بدين ابدان در آيند و شادي اندوزند - هشت طبقه ويژانك در پنج راج بسر بزند و چهارده ششمين راج - و چهارده طبقه قسم درم در يك راج • راج ۱۰ مسافت را گويند كه هرگاه آهني گوتے را كه سه و نيم سيراكبري باشد به نشيب اندازند در شش ماه و شش روز و دوازده گهزي در چنانش باشد • گويند بر فرازِ بيست و شش طبقه مذكور پس از چهل و هشت گروه گرد قطعه ايست بلورمانا - بدرازاي چهل و پنج لك جوجن و همين پهنا بهرهي هشت جوجن - چون سه گروه و پنج حصه از شش بخش گروه<sup>۱</sup> بالاتر شتابند مقدس جاي مکت باشد و آنجا مردم بسان نور در روشنائي بايزد بچون در شوند •

۱۰ عمر ديوته از بلوم كم و از ساگر زياده نباشد • طبقات ديوته چهارگانه تا دو طبقه ويژانك را هفت دست قامت باشد و در سيوم و چهارم شش و در پنجم و ششم پنج و در هفتم و هشتم چهار و از نهم تا دوازدهم سه و از سيزدهم تا بيست و يك دو و از بيست و دوم تا بيست و ششم يك ليكن هر کدام نيروي نمودن كوناگون پيكر دارند • گويند همگي ديوتها آرزوي غذا باشند و ليكن نه از راه دهی بخوراش كامياب گردند • هرگذا ازين گروه عمر ده هزار سال باشد پس از يك روز غذا خواهد -

۲۰ و پس از گذشتن مدتي كه آدمي تندرست چهل و نه نفس زند يكبار نفس برآرد - و هرگذا ازين گروه عمر افزون بود تا يك ساگر از سه روز كم و از نه افزون بيكبار بخورش پردازند و از چهار گهري تا هزده گهري يك نفس برآرد - و آنكه يك ساگر بيش بزند پس از يك هزار سال بغذا پردازند و پس از پانزده روز نفس برآرد - و آن كس را كه عمر ازين افزون باشد برابر هر ساگر يك هزار سال افزون شود تا بخورش روي آرد و همچنين پانزده پانزده روز بجهت مدد نفس كشيدن افزوده گردد •

۲۵ و راي اين گروه آنكه همگي ديوتها تا در طبقه قسم چهارم در مباشرت بسان آدميان باشند ليكن

( ۱ ) [ ۵ ] در چهل • [ ش ك ] ازان در چهل // ( ۲ ) [ ۵ ] كه در // ( ۳ ) [ ش ] بلورمانا نام //  
 ( ۴ ) [ ش ك ] گروه چهارم // ( ۵ ) [ ك ] سه ساگر // ( ۶ ) [ ش ] نه يكبار // ( ۷ ) [ ۵ ] و آنكه  
 از يك ساگر بيش نيزد // ( ۸ ) در [ ۶ ] نيست //

آبستن نشوند و سیوم و چهارم به پیوستن و قوت لامعه و پنجم و ششم بدین و هفتم و هشتم بشنودن  
آوازهها - چهار دیگر محض تخمیا - و چهارده طبقه قسم دوم ازین پالت \* پندارند که آدمی به نیروی  
کردار باین پایه رسد \* و از هر گروهی شگرف داستانها نگاشته اند - باندگی از بسیار بسند نمود \*

مدکّه بر دو گونه بر گذارند - سَنِيَا ( بفتح سین و کسر نون مشدّد و یای تختانی و الف )  
من دار - اَسْنِيَا ( بفتح همزه ) بے من - گویند در گوشت و خون و آب دهن آدمی پدید آید و زیاده از  
دو گهزی نژود \* و سَنِيَا بر دو گونه باشد \* این طائفه زمین را دو قسم بر سازند و هر قسمی در یک باشد -  
نخست آنکه در کن مکن را بازار گرم بود و بشایسته کاری و نکوهیده کرداری سعادت و شقاوت اندیزند -  
و پانزده قطعه بزرگ زمین بدو گزید \*

و عقیده آن دارند که در شش اره که مدت آن در پیشین دفتر نگاشته آمد دوازده چکرورت  
پدید آید ( بفتح جیم فارسی و کاف مشدّد و را و فتح واو و سکون را و کسر تایی فوقانی ) سی و دو هزار  
ملک در تصرف او - و سی و دو فرمانروا حکم پذیر - هشتاد و چهار اک ذیل و ده هجده شماره اسپ  
و عرابه زیر دست او - چهارده هزار وزیر و فود و سه کورز پنداده و هشتاد هزار حکیم سه ملک قوروردار و  
پنج ملک چراغ افروز - سه کور خذیانور - هشت و چهار هزار زن نکاحی و یک لک و بیست و هشت هزار  
زن پرستار - شانزده هزار کان جواهر - نوزده هزار معدن طلا و بیست هزار دیگر کانی بدو گزید - شانزده هزار  
ولایت منبیه در قامرو او باشد ( بفتح میم و کسر لام و سکون یای تختانی و فتح جیم فارسی مشدّد  
و های خفی ) طایفه که ده بر آئین او باشند - سی و دو هزار شهر بزرگ - شانزده هزار تخت جایی -  
سی و شش کور \* طایفه شولان - سیصد و شصت خانگی \* و فراران صفات هر نوسند \* و درین  
دوره نخستین اینها را چه بهرت پور آذنانه \* برخی ازینها به نیکوکاری به بهشت خرامند و طایفه بدوزخ \*  
گویند نه تن دیگر پیدائی گیرند باسم باسدیو ( با و الف و ضم سین و کسر مجهول دال و سکون  
یای تختانی و فتح واو ) و آن والا شکوه است که نیمه چکرورت داشته باشد - و رای آن دارند که ۲۰  
این بزرگان صورت بدوزخ خرامند و کنش را ازین گروه بر شمارند \* و گویند نه تن دیگر پدید آیدند که  
نصف باسدیو در سطوت باشند و آنها را باسدیو نامند ( بفتح با و سکون لام ) \* و بر همه این گروه تیر و نه  
که گفته شود چیره و از ساکنان این سر زمین بے نوشته اند \*

دیگر زمین است بس دراز - مردم آنجا از برگ درخت پوشش سازند و خورش میوه مهرائی  
یا لخته ازان زمین که پسان نبات شیرین بود \* خوش رو و پندیده خو باشند \* از یک کوره تا سه کوره ۲۵  
در آرای بالای هو کدام \* یک پسر و دختر بزیاد سپس نقد زندگی بسپرد و آنرا جگلیه گویند ( بضم  
جیم و سکون کاف فارسی و کسر لام و فتح یای تختانی و های مکتوب ) \* چون کلان شوند با یکدیگر

پیوند زناشویی نمایند و سال ایشان از یلگ پلویم تا سه پلویم - چنان بر گذارند که هرکه نکوکار نبود و خیر نکند پس از مردن بدین گروه در آید و نتیجتاً آنرا دریابد و بار تکلیف بر دوش نباشد \*

فازکی ( بزون و الف و فتح را و کسوکاف و سکون بای تخنایی ) بسمان دیوته بگونگون بیکر بر آید و در بسیاری احوال انداز و لیکن بصورتهای هولناک - و همواره عم پززه و اندوهگین \* و در شش زمین که دوزخ پایها آنجا نشان میدهند طبش نمایند - و بدردناکی و جان آزاری بسر برند از بدذاتی یکدیگر را گزند رسانند \* گروه بهون پست تا سه طبقه گذاره کنند و مالش این بدگوهران نمایند \* قدر باشند گلی نخستین طبقه از سه دست کم و از سی و یلگ دست و شش انگشت افزون نبود \* و زندگی از ده هزار سال کم و از یلگ ساگر زیاده نباشد \* و در دم طبقه دو چندان قامتهای نخستین و بر همین روش در هر طبقه افزایش رود و زندگی در دم از یلگ ساگر تا سه \* و بومیان طبقه سیوم را کمتر از سه ساگر و زیاده از هفت نبود و در چهارم از هفت ساگر تا ده و در پنجم تا هفده و در ششم تا بیست و دو و در هفتم تا سی و سه \*

ترجیح دیگر جانوران و آن بر سه گوئه \* یکم آنکه در آب بسر برد - دوم آنکه بر روی زمین - سیوم آنکه در هوا \* نخستین پنج گونه باشد اول سومبار بصورت آدمی و نیل و اسپ و جز آن بود - دوم گوناگون مائی - سیوم سذگ پست - چهارم کراه - جانور بیست طذاب آسا چهارگز و افزون - خود را ۱۵ پهای نیل و جز آن در پیچید و بیرون شدن نگذارد - پنجم نهنگ \* درم سه قسم - چهار پایه چون گل - و آنکه بسینه رون چون مار - و بدو دست خرامش کند چون راسو - سیوم بر چهار نوع بود - در را در بخاه آدمی گذاره بود و پر او از سوی بود چون نبوتز و آنکه از پوست باشد چون شپوک - و دوی دیگر در نزهنگاه دیوته پرواز کنند و هر یک را گوناگون طرز زنده اند و فراوان احوال برون گشته - عمر قسم اول از در گوی تا یلگ بوروب ( بضم بای فارسی و سکون را و فتح را و با ) و آن هفتاد کروزنگ و پنججاه و شش هزار کروز سال است \* قسم دوم و سیوم در کمی مثل نخستین لیکن قسم دوم از سه پلویم زیاده نیست و قسم سیوم را شماره معین نه \* گویند عمر یلگ حاسه اگر سوچهم عناصر باشد در گهری و زمین سهول از بیست و دو هزار سال نگردد و آب از هفت هزار سال و آتش از سه روز و باد از سه هزار سال \* و صاحب در حس را درازده سال و سه حس را چهل و نه روز و چهار حس را شش ماه و از پنج اندری ترجیح و آدم سه پلویم و دیوته و فازکی سی و سه ساگر و ازین در نگذرد \*

۲۵ گرفتن هر چهار ابدان یکدیگر آرامش جایی جان بیست و چهار بر شهوند و او را درینها چالش رون باد آتش آب خالت - رستنی صاحب در حاسه خداوند سه حاسه خدیو چهار حاسه - چهار پایه که از شکم زاده باشد \* ابدان دوزخی ده قسم بهونپستا و نتر جونکی ویمانک آدم دیوته \* پس از قروشدن

( ۱ ) [ ۵ ] غمزده || ( ۲ ) [ ش ] یکی || ( ۳ ) [ ک ] بگذرد || ( ۴ ) [ ش ] بیره [ ک ] نتر جونکی ||

بیکی از پنج جا خرامه آدم جانور پنج حاسه آب زمین رستنی \* و آدمی در بیست و دو جا  
 آمده و نمودن نماید و چون بیدار یا آتش در آید دیگر بیکر آدمی نگیرد \* و ابدان دوزخی را در دو جا  
 چالش رود آدمی و جانور پنج حس دار که از شکم زاده باشد - و عمر بسیار جگلیه بسیار نباشد و هرگز به  
 بهشت نروند \* و اهل طبقه هفتم دوزخ در آدمی هم نه در آیند و هر سه قسم جانور پنج حاسه دار  
 و در هر بیست و چهار در آیند و بوند \* محاسبان این گروه صد هزار را نکس خوانند (بفتح لام و  
 سکون کاف و فتح سین) که عوام لک گویند - و ده لک را پرپوت (بفتح بای فارسی و را و بای تختانی  
 و سکون واو و فتح تالی فوقانی) و ده پرپوت را کورت خوانند (بضم مجهول کاف و سکون واو و فتح تالی  
 فوقانی هندی) که این و آن کورر گویند - و صد کورر را آرب (بفتح همزه و سکون را و فتح با) و ده آرب را  
 یک کهرت (بفتح کاف و های خفی و سکون را و فتح با) و ده کهرت را یک بکهرت (بکسر با و فتح  
 کاف و های خفی و سکون را و با) و ده بکهرت را ماسروج (بفتح میم و ها و الف و فتح سین) \*  
 و ضم مجهول را و سکون واو و فتح جیم) بدم نیز گویند (بفتح بای فارسی و سکون دال و فتح میم) ده  
 پدم سکه باشد (بفتح سین و نون خفی و فتح کاف و های خفی) و ده سده را سمدر گویند (بفتح  
 سین و ضم میم و سکون دال مشدد و فتح را) و کورا کور نیز خوانند \* گویند موی طفل جگلی  
 هفت روزه که چهار هزار و نود و شش بار از موهای دیار دهلی سطرتر است تجزیه بمتابه باید کرد  
 نه دیگر قسمت نپذیرد و از چیدن اجزا چاه را که درازا و پهنا و ژرفای آن چهارگروه باشد بر ساخت  
 و بعد از گذشتن هر صد سال یک جزو از اجزای مذکوره را لزلن چاه بر آورد تا زمانی که آن چاه خالی  
 شود بلویم باشد (بفتح بای فارسی و ضم لام و سکون واو و فتح بای فارسی و سکون میم) \* و هرگاه ده  
 سمدر از بلویم کردن یک ساگر گذرد \*

دوم آکاس چون لخته از حال نخستین پرمیدو گذارده آمد انذون مجمله از پنج قسم دیگر  
 میفرسند \* جوهریست لطیف قدیم هر جا را فرا گرفته \* دانش و جان ندارد \* سیوم کل - جوهریست  
 پیشین آسا لیکن همه جا نبود - همه بنگاه آدمی را در گرفته \* چهارم بتکل (بضم بای فارسی و سکون  
 تالی فوقانی و فتح کاف فارسی و سکون لام) چهارگونه بود - اگر قسمت نپذیرد و با دیگر نه پیوسته  
 آنرا پرممان خوانند (بفتح بای فارسی و سکون را و میم و الف و ضم نون) و همانرا چون بغیر پیوندن  
 پر دیس گویند (بفتح بای فارسی و سکون را و کسر مجهول دال و سکون بای تختانی و سین) \* چون چند  
 پر دیس فراهم آیند دیس خوانند (بکسر دال و سکون بای تختانی و سین) و چند دیس یکجا شده  
 سکنده نامند (بسکون سین و فتح کاف و نون خفی و دال و های خفی) \* نخستین را قدیم  
 بر شمرند و در پنج چیز همیشه باشد رنگ و بو و بلم و در از هشت کیفیت متضاده گرانی سبکی

(۱) [ش] دارد || (۲) [ه] شین منقوط || (۳) [ش] بفتح با و کسر کاف || (۴) [ک] و فتح با ||

سختی نرمی گرمی سردی چربی و نقیض آن - پنجم دهرماستکای (بفتح دال و های خفی و سکون  
 را و میم و الف و سکون سین و فتح نای فوقانی و کاف و الف و فتح یای تحتانی) جوهریست  
 بدست آریز آن نفس ذائقه رمن و پنکلی باسانی در جنبش در آیدد چنانچه آب ماهی را - ششم  
 ادهرماستکای (بفتح همزه) جوهریست سکون و آرامش را یاور \* در برخی نامها از نه چیز برگذارد  
 \* و آنرا ده تفت خوانند \* حیو (بکسر جیم و سکون یای تحتانی و واو) جاندار \* آج و (بفتح همزه)  
 جزان - مانند اکاس و کال \* پنی (بضم نای فارسی و کسر نون مشدد و فتح یای تحتانی) \* پاپ  
 (بدو بای فارسی میان الف) از پیوستگی فراران بتکل یا آنما شادی و غم و آسایش و رنج آید و  
 این پیوستن را گرم خوانند (بفتح کاف و سکون را و میم) - و برکرت نیز برگذارد (بفتح بای  
 فارسی و سکون را و کسر کاف و سکون را و فتح نای فوقانی) \* هرچه مایه نیکمی شود پین خوانند  
 ۱۰ و بدی آور را پاپ \* و گرم بر هشتگونه بود - گیاناوزی (بکسر کاف فارسی و یای تحتانی و الف  
 و نون و الف و فتح واد و سکون را و کسر نون و سکون یای تحتانی) بتکلها که پیوند او هر پنجگونه دانش را  
 که گفته آمد بپوشد \* در سارونی (بفتح دال و سکون را و سین و الف و فتح واد و سکون را و کسر نون  
 و سکون یای تحتانی) دانش پنج حواس در پوشد \* بیدنی (بکسر مجهول با و سکون یای تحتانی و  
 فتح دال و کسر نون و سکون یای تحتانی) پیوند بتکلها نیست که بیارزی آن نفس شادی و غم  
 ۱۵ اندرزد \* موهنی (بضم مجهول میم و سکون واد و فتح ها و کسر نون و سکون یای تحتانی) پیوستگی  
 اجزائیست که بآن نیک را بد انگار و برعکس \* آیه (بهمزه و الف و ضم یای تحتانی و سکون ها)  
 پیوستن اجزائی که بایدار پیوست \* نام (بنون و الف و فتح میم) فراهم شدن چیزها که  
 سرمایه پیدائی انواع و اصناف و افرادست \* گوتر (بضم کاف فارسی و سکون واد و نای مشدد فوقانی  
 و فتح را) گرد آمدن اجزائیست که بآن نفس پیکرهای بزرگان و نورمایگان برگیرد \* انقرا (بفتح  
 ۲۰ همزه و سکون نون و فتح نای فوقانی و را و الف و فتح های تحتانی) بهم آمدن اجزائیست که باو  
 آدمی زاد دست از کارها باز دارد و خوردن نتواند و بزن پیوستن دل نیارد و در بارزگانی سوده  
 بر ندارد و به بخشش و ریاضت نپردازد \* اسرر (بهمزه و الف و سکون سین و را و فتح واد) فکوهیده کارهای  
 پنجگانه جان آزاری در دفع کوی دزدی ناپارسانی خواهش فزونی \* سنور (بفتح سین و نون خفی  
 و فتح واد و را) از آن پنج چیز باز آمدن \* بندد (بفتح با و نون خفی و فتح دال و های خفی) پیوستن  
 ۲۵ بتکلها با نفس \* نرجرا (بکسر نون و سکون را و فتح جیم و را و الف) پایه پایه گسیختن پیوستن  
 اجزا بگذارش تن \* موکه (بضم میم و سکون واد و کاف و های خفی) گسستن اجزا و آنرا مکت  
 نامند و بی دانش و کارکرد دست ندهد - چنانچه آشی در بنگاه ادک و کور انقاد - هر یک توانائی

بدر شش نداشت - کور لنگ را بردش گرفت - بدیدهای آن و رفتار این سلامت جانی رسیدند \*

گویند سه چیز تا فراهم نیاید این شگرف کار بسامان نرسد - شناخت ایزد - دریانست رهنمای<sup>۱۱</sup>

که ستایش و نگرش و زدن<sup>۱۲</sup> و هزل اندودن از یکدیگر باز نهداسد - همیشگی در نکوکاری - و این سه<sup>۱۳</sup>

بفرمان پذیری و پوستاری سرکش<sup>۱۴</sup> و ازان دانش چهره برافروزد و او سرمایه بپراگ شود و او اسر را

به نیستی سرا برد و ازو سراغز سنور شود و او مردم را بریاضت دارد - بگذارش نفس و تن پردازد \* و آنرا

دوازده گونه دانند - نخوردن در زمان معین - پیشتر تا یک سال بخورش نپرداختن و چندی تانه ماه \*

درین هنگام از شش افزون دیده نشد - اندک خوردن و افزون از پنج خانه پژوهش خوردنی نکند و چون

نیاید تا روز دیگر بشکبند و از پنج چیز خود را باز دارد شیر جغرات روغن زرد روغن کنگد شیرینی -

کاهش تن در تابش آفتاب - بنفیسده ریگ آرامش گزینند و در سودی به برهنگی سازد و دست و پا را

درهم کشیده بصرین نشینند \* گویند بدین شش چیز فرزان روز باید تا کار بانجام رسد \* بسیاریه \*

بنگامی افتند \*

و چاره گری گناهان بهر جرمی شگرف کردار قرار یافته \* بفرمان پیروفتن - خدمت مرتاضان کردن -

بزرگ کتابها برخواندن - سر بسجیب فرو بردن - گویند از دو گهری کم نباشد و برخه باستانیان را تا دوازده

سال دست داده - هر دو دست فرو عشته بر ایستد و خویشتر را از جنبش باز دارد \* بدین شش چیز

زود بر فراز کامیابی بر آید \*

۱۵

مهمین نامه های ایشان چهل و پنج \* ازان دوازده را انگ گویند ( بفتح همزه و نون خفی و ضم

کاف فارسی ) الهی کتاب بر شمارند - آچار انگ ( بهمزه و الف و جیم فارسی و الف و را ) در

ماند و بود ریاضت کیشان \* سکرانگ ( بضم سین و سکون کاف و کسر را و تایی فوقانی و الف ) در

شرح سبصد و فصاحت آئین خدا طلبان روزگار و حجت های هر یک \* ستهان انگ ( بسکون سین

و فتح تایی فوقانی و های خفی و الف و نون ) درو از یک تا ده برگذاردند آنچه در عالم علوی \*

و سفلی یکیست بر شمرده و همچنان تا ده \* سمرانگ ( بفتح سین و سکون میم و وار و الف

و یای تحتانی و الف ) در انجا زیاده از ده تا یک کرور آورده گوناگون حقایق نگاشته \* بهگونی انگ

( بفتح با و های خفی و سکون کاف فارسی و فتح و و کسر تا و سکون یای تحتانی ) دروسی و

شش هزار سوال گوتم از مهادیو پرسیده و پاسخ یافته \* نیتان هرم کتها ( بکسر نون و یای تحتانی و الف

و تایی فوقانی و الف و فتح دال و های خفی و سکون را و میم و فتح کاف و تایی فوقانی و های

خفی و الف ) درو سه و نیم کرور باستانی داستان \* آپاسک دشانگ ( بضم همزه و یای فارسی

( ۱ ) [ ۴ ] بدوری دریانت \* [ فی ] بهوربینی دریانت || ( ۲ ) [ ک ش ] کر ۹ || ( ۳ ) [ فی ] درون ||

( ۴ ) [ ۵ ] [ ۴ ] در مانده بود ||

( ۳ ) [ ۵ ] پر کشد و آن دانش ||



و الف و فتح سین و سکون کاف و فتح دال و شین منقوطة و الف) در گذارش احوال ده فروهیده مرد  
 که همپا دیو گرویدند • الت گده دشا انگ (بفتح همزه و سکون نون و فتح تالی فوقانی و فتح کاف فارسی  
 و دال هندی و های خفی و فتح دال و شین منقوطة و الف) در بیان گروهی که بسعادت مکتت جاوید  
 دولت اندوختند • انت روزای انگ (بفتح همزه و ضم نون و فتح تالی فوقانی مشدد و ضم را و سکون وار  
 • و فتح راد و الف و فتح بای تحتانی) سعادت مندانی که بشایسته کرداری در بیست و ششمین طبقه بهشت  
 جای دارند • پرس نبیا کون انگ (بفتح بای فارسی و را و سکون سین و فتح نون و کسر با و بای تحتانی  
 و الف و فتح کاف و سکون را و فتح نون) درین کارکردنای گوناگون سرمایه نیک و بد گذارده اند •  
پداک سته انگ (بدو با نخستین مکسور و تالی فارسی و الف و فتح کاف و سکون سین و فتح تالی  
 فوقانی و های منسوب) پیشین دامقنایا که پاداش نیک و بد برگزیده خواب واپسین نموده اند •  
 ۱۰ چاد پوریه انگ (بفتح جیم فارسی و ضم همزه و فتح دال و ضم بای فارسی و سکون وار و فتح را و با  
 و های خفی) در همگی مطالب جهانیان و گوناگون اندیشها و کردارها • و آن بیست و چهارتن  
 بدین مضمون ایزدی خواهش برگذارند و جانشینان ایشان فراهم آورده کتاب برسانند • دوازده را  
اپا انگ گویند (بضم همزه و بای فارسی و الف) برخی مجملات نخستین اسفار برگذارده اند و لخته  
 مقاصد دیگر افزوده • و چهار کتاب را مول سوتر نامند (بضم میم و سکون وار و لام و ضم سین و سکون  
 ۱۵ وار و فتح تالی فوقانی و را) در گذارش آداب پیر و استاد و طرز درپوز و روزی و گذارش نفس و ایزدی  
 پرستش و آئین تصنیف • و شش را چهد گزفته گویند (بکسر جیم فارسی و های خفی و سکون بای  
 تحتانی و دال و فتح کاف فارسی و را و نون خفی و فتح تالی فوقانی و های خفی) در چاره گری  
 گناه • و ده را پینا (بفتح بای فارسی و کسر بای تحتانی و نون مشدد و الف) - درو تشریح اعضا  
 و چگونگی پیدایش جانور و آنچه در هنگام گسیختن عنصری پیوند بکار رود و دیگر امور • و یکی را  
 ۲۰ نغدی سوتر خوانند (بفتح نون و نون خفی و کسر دال و سکون بای تحتانی و ضم سین و سکون وار  
 و فتح تالی فوقانی و را) درو پنجگانه دانش که گذارده آمد •  
 تجربن گری این روش را جتی گویند (بفتح جیم و کسر تالی فوقانی و سکون بای تحتانی) -  
سکه (بکسر سین و فتح کاف مشدد و های خفی) پژوهنده که قدم درین راه نهاد - گنیس سکه  
 (بفتح کاف فارسی و کسر نون و سکون بای تحتانی و فتح سین) ریاضت کیشی که شش ماه پیوسته  
 ۲۵ نفس ذوقن را در تنگنای بیخواهشی دارد - اگر یک روز خورد دو روز بپرهیزد و بشیر و جفران  
 و مسکه و روغن و شیرینی دست نیابد تنها غلگ پخته در آب گرم انداخته لخته بخورد و زیاده از یکجا  
 پژوهش خوردنی ننماید و شبها نیابش کفان بروز آورد و هر شب پانصد بار جنبه پرستاری بساید

و درین هنگام کتاب بهگونی بر خواند - پرز آلت ( بفتح بای فارسی در او و او سکون را و فتح تایی فوقانی و کاف ) او نیز بدانسان است لیکن بیدر وقت از جدگاری و کار آگهی بره نوردان این بادیه هولناک نامزد فرساید تا روز بروز دیدبانی کردار ایشان نماید و تن آسان و ناکندده را سزای درخور دهد - سَنهور ( بسکون سین و فتح تایی فوقانی و های خفی و کسر او و فتح را ) یاور پیشین است سرتابان را رهبری کند و درماندگانرا دستگیر آید - رتفاده لک ( بفتح را و تایی فوقانی و نون خفی و الف و کسر دال و های خفی و فتح کاف ) - پدیس نیز گویند ( بفتح بای فارسی و کسر نون و بای تحفانی و الف و فتح سین ) - جائیکه کار ارتقد برای خدا چالکی نماید و بدانجا شتافته چاره گر آید و جائی برای آچارچ آماده دارد و از لباس او نیز خبردار بود و فیصل آویزه تجر گوینان بدر بار کردن - آباد هیای ( بضم همزه و بای فارسی و الف و کسر دال و های خفی و بای تحفانی و الف و فتح بای تحفانی ) نزدیک بر تبه آچارچ است و آگهی طلبان تصحیح الفاظ الهی کتب و مقاصد از پیش او کنند - اینها هیچ با خود جز پوشیدنی که ندارد نگاه ندارد \* آچارچ ( بهمزه و الف و جیم فارسی و الف و کسر را و فتح جیم ) خوش خوشه انزا شیرین گو گرانبار خردمند مهربان دل - مقاصد آئین خویش را بدنیل شناسا باشد و بر عزایم هشت گروه دیگر دانا و بر ابطال آن توانا و هیچ کفای بر موصول نبود - بار غمخوار بی این هنگامه بردش او در رونق افزونی آئین خویش پیدش نهاد - پارچه و کتاب زیاده بر آنچه نیازمندست نگاه دارد تا بزوهنگام این راه هنگام احتیاج برگردد \* گذدهر ( بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال و های خفی و فتح را ) باندیشه آبدی و خوب کرداری بپایه والای آگهی رسد و بر هشتگونه خارق عادت که در پانچل گذارده آمد توانا شود - او جانشین جن است \* جن ( بفتح جیم و نون ) از ان مراتب گذشته مرتبه همدانی یابد - او را قیرتم نیز گویند ( بکسر تایی فوقانی و سکون بای تحفانی و را و فتح تایی فوقانی و های خفی و نون خفی و فتح کاف و را ) خوش روی گزیده خو باشد - انفاس او عطرا میز و کلمات او \* حکمت آمود - گوشت و خون او سفید - خوردن و بخوراجا شتافتن او را کسی نه بیزد - بیماری و عرق و چرک بقدری بیکر او راه نیابد - هر د ناخن او دراز نشود - سخن چندان طرازد که هر شدوا انگارند که بزبان او می سراید - در هر زمینه که باشد مار و کژدم و دیگر آزار سازان ناپدید گردند - افزونی و کمی هارن نشود - آویزش و وبا و خشک سال روی ندهد - در هنگام خرامش درختان نیابشگری نمایند - بسیاری نفوس قدسی بیاسپانی او خدمت گردند - گویند روح قدسی او در تغذای شکم بدن دیگر ۲۵ تعلق خاص گیرد - و بر خلاف عامه مردم بگونه شناسائی بوشنی افزایش از حوس و من شناسا آید و مضمون کتب پیدائی پذیرد - آنچه رنگدار باشد دور و نزدیک را دریابد - و پس از زادن و ریاضت کشیدن بر ضمایر جهانیان آگاه گردد و بوال پایه همدانی رسد - هر بیعت و چهارتنی که نخته گفته شد

- این مفتها حال ایشان بود \* تجردگزیان این طایفه با زن نزدیکی نکنند و جائی که آواز او بگوش رسد نروند - و گوشت و میوه و شیرینی نخورند و خوردنی در خانه خود نپزند و در غیر هنگام به بنگاه بگرزفته بایستند و بکلمه دهرم<sup>(۱)</sup> از خود آگهی بخشند (بفتح دال و های خفی و سکون را و فتح میم و لام و الف و فتح با و های خفی) یعنی هرکه نیکوئی کند سوه بیند - و بے زبان خواهش هرچه آورد روزواره از خوردنی بخته بگیرند و شیر و روغن و برنج بکجا بخند نبرند<sup>(۲)</sup> و بذوق مقید ناشده بشتاب نروند - و ازین آگهی که کسی برای این گروه یا بسبب همگی درویشان بخته یا از خانه تاریک برآورده یا از نشیب ببالا شتافته یا قفل در وا کرده یا خریده آورده نپذیرند - و بجز آب گرم نیاشامند و شبها بخوردن و پوشیدن نپردازند و چراغ نیفرورزند و در خانه که باشند آتش نکنند و افتاده بوندارند و بجز عضو آلوده برنشویند و از آرز و خشم یکسو زیند و گرد دیوغ گوئی و جان آزاری و دزدی نگردند
- ۱۰ و هیچ چیز از دنیا با خود ندارند بجز پوشش ناگذران - آن در غیر زمستان سه چادر از پلک انگ برسازند و دیگر بردوش افکنده حمایل وار اندازند و سیوم بفرز سر برهنه افکنند - و در زمستان پشمینه خاص افزایند - و نیز پارچه بدرازا و پهنائی پلک و نیم بدست و کسری چهار ته کرده با خود دارند بهنگام خواندن فریعی دهن نهند و دو طرف آنرا بشکافهای گوش بند کنند تا جانور نه در آید و آزار نیاید و آدم و کتاب از آب دهن نیالایند \* و نیز دهرم<sup>(۳)</sup> بدهست بگیرند (بفتح دال و های خفی و سکون را و فتح میم و هم دال و فتح جیم و های خفی) برجم آسا ریشهای پشمین بهارچه سقرات پیوندند و آنرا بچوب دسته بر پیچند - چون پیوسته بر خال نشینند نخست بآهستگی بدو دست زمین برویند تا جاندار سه بزیر نماند \* و بزنگان این گروه که لخته شمرده آمد برای فروش کهن پشمینه اندازند و بگوناگون روزه داری و نیکوکاری روزگار را آباد دارند \* در هر شش ماه موی سر را بدست و ناخن بر چیغند \* و در سنکلاخ و خارزار با برهنه گردند و موسم بارش سیر نکنند \*
- ۲۰ و تعلق سفشان این روش را سراوک گویند (بفتح سین و را و الف و فتح واو و کاف) \* نخست بدو آرد چیز پودازند - بے گناه را نیازازند و در میان دروغها از پنجگونه پرهیزند و آنرا دروغ بزرگ شمرند - شهادت دروغ - انکار امانت - دروغ در زمین - دروغ در ستایش و نگویش - دروغ در گاو \* و بخیانت دست نیالایند و بزیر دیگر نظر نکنند و اسباب دنیی را اندازه معین گرفته نگاه دارد و افزون از آن بدست اگر افتد بخیرات دهند \* و در سفرها مقدار مسافت مقرر سازند و هر روز مقدار خورش و جزان که برای خود کار بقند تعیین نمایند \* بجاییکه سستی بسوزد و یا دزد کشند نروند \* و در سه گهروی شبانه روز قرار داده از همه دل برکنند و بمبدأ نیاص توجه کنند \* و هنگام خواب قرار دهند که
- (۱) [ ک ] حبزی || (۲) [ ک ] ببرد \* [ ه ] نپزند || (۳) [ ک ] ریشهای ||  
(۴) [ ه ] گواهی || (۵) [ ک ] بقیی ||

دیگر نخورند و نقش خواهشها سترده بگنوند \* و در اشتمین و چتردسی و پورنماسی و امارس در هشت پهر نخورند و نیشامند و روز انظار نخستین درویش را سیر کنند و هر روز و شب هنگام خواب مقررات مذکوره را بیدار آورند و خورد را بنامی حساب کشند و نیز اسم شایستگی برین گروه دل بسته وقتی افتد که همواره کتاب بشنود و خیر کند و ستایش نیکوکاران خوی او بود و بدعی هیچکس زبان نیابد خاصه فرمانروای وقت - و کدخدائی با کفو بروش کند - و همواره از بدی بیمناک باشد - و بروش هر سوزمیں زیست نماید - و چنان خانه برگزیند که برعلاوه نباشد که همه کس را بدان راه بود و نه آنچه بدان پنهان که کس بدان بی نبرد و زیاده از دو سه درنگ آرد و نیکت همسایها برگزیند و بانیکوان آمیزش کند - در پرستاری مادر و پدر کوشش نماید - و از شهر و ملکه که لشکر بیگانه آید دوری گزیند \* و خرج را باندازه دخل اساس برزند و لباس را موافق آن سازد \* و همواره بخواندن الهی نامهها پردازد و از آزاد حال پرهیزد - خوردنی از وقت درنگدارند - و پوستش و بیدایش مال و بیوند آنرا هنجار نگاه \* دارد و در بزرگداشت مهمان و جتی و بیمار همت برگمارد - و خود را می و عاشق سخن خود نباشد و در ستاد هنر بود و نه هنگام و بزمینه که بآئین خود نیارد بود سفر نگریند و بی شناسائی خویش و غنیمت بآویزه نیاریند - غمخوار خویشاوندان بود و عاقبت بین و زلف نگاه باشد و حق نیکویی نگاه دارد و چنان نشست و برخاست نماید که مردم درست دارند و شرمگین و مهربان دل و نیک محضر بود و بکار ساری دیگران کوشش کند و بر درویشی دشمنان چیره دست آید و خواهش پنجگانه حس را ۱۵ بفرومان خرد گذارد و آنچه هر دو گروه تعلقی و تجردی پیرامون آن نگرند گوشت و شراب و شهت و مسکه و امیرن و برف و یخ و زاله و آنچه زیر زمین پرورش یابد و میوه که نام او معلوم نباشد و آنچه دروین او دانهای ریزه ریزه بود و شب خوردن اختیار نکند \*

آئین چین بر دو گونه است سونابور ( بضم سین و کسر مجهول واو و سکون یای تحتانی و تالی قوتایی و الف و نون خفی و فتح با وا ) - دکنبر ( بکسر دال هندی و فتح کاف فارسی و نون ۲۰ خفی و فتح با و را ) \* گروه پسند برهنه بسر برزد هیچ نپوشد و نزد ایقان در زنی پیکر مکت نشود \* گویند چون کسی بپایه والای مکت رسد نا فرود شدن دست از خویش باز نکند \* در بسیاری امور با پیشین گروه که گذارده آمد یکنانی دارند - کار آگهی ازین دو وظایفه دوچار نشد \* و احوال ایقان سر بسته نگارش یافته \* و نخستین گروه به سیوره مشهور ( بکسر مجهول سین و سکون یای تحتانی و فتح واو و را و های مکتوب ) \* چون بدان شوران او آمیزه داشت اختی داستان بسیرابی گذارش گزنت \* و از ۲۵ دیوار در فراخنای هندوستان دانش و کردار در برهن و این گروه است و از کم بینشی یکدیگرا

( ۱ ) [ ک ] گروه واهشنه \* [ ش ] و دل بسته \* ( ۲ ) [ ک ] درون نگردد \* ( ۳ ) همچنین در [ ش ] \*

[ ض ] و آزاد حال بزید \* [ ه ] و آزاد حال پرهیزد \* [ ک ] از دو حال پرهیزد \* ( ۴ ) [ ک ] نیکار \*

فکوهیده برشورد \* کشن را که برهن بخدا تم پرستند این گروه دوزخی بفته بقدارند \* برهن در دهن  
 پیل مست و شیر شرزه رفتن شایسته داند از آنکه بدین گروه فرایش آید \* از حق بزرگی گیتی خداوند  
 فروغ صلح کل لخته تیرگی روزگار بزوده \* گروه‌ها گروه مردم از آن نفرت برکناره شده در سرانجام بزم  
 یگانهی بحر برند \*

## \* بوده \*

پدید آزند این طرز هوشمندی را بده نامند ( بضم با و دال مشدد و های خفی ) و او را  
 فراوان نام برگذارند \* یکی شاکمن ( بشین منقوط و الف و کاف و ضم میم و کسر نون ) و عام شاکمونی  
 گویند \* و عقیده آن دارند که او به فیروزی شایسته‌کاری بنایه والای آهی رسید و همه دان شده  
 دولت است اندوخت \* پدر او راجه سدهودن مرزبان بهار ( بکسر سین و ضم دال مشدد و های  
 ۱۰ خفی و سکون وار و فتح دال و سکون نون ) - مادر را صایا نام \* از راه ناف بزاد و شگرف روشنی  
 در گرفت و زمین بجنبش درآمد و آب گنگ از بالا فروریخت - و همان دم هفت گام برگرفت و در او  
 سخنان بشیوازیایی برگذارد و گفت واپسین پیکری پیوند من است \* اخترشناسان چنان باز  
 نمودند که چون از زندگی او بیست و نه سال و هفت روز سپری شود بر او رنگ فرمانروایی برنشیند  
 و باهنگ و ارستگی برخیزد و تازه آئینه بزهد \* در همان سال مه از آمیزه دل برگرفت و راه صحرا  
 ۱۵ سپرد \* در بنارس و راج گر و در دیگر پرستشدها لخته بسر برد و جهان نور دیده به کشمیر درآمد \*  
 بهیاری هندی نژاد و اهل بنادر و کشمیر و تبت و خطا باو گرویدند \* و درین سال چهل الهی  
 از فرودن او دو هزار و نهصد و شصت و دو سال سپری شد \* نفس گمرا داشت - خدیو خارق  
 عادات بود \* صد و بیست سال زندگانی کرد \* فارس و عرب دانش اندوز این آئین را بخشی گویند  
 و در تبت لامه \* روزگار است که در هندوستان ازین کمتر نشان دهند \* مگر در پیگو و دهگاسری و تبت \*  
 ۲۰ و سیوم بار که در رباب شاهنشاه بعرضه دلکشای کشمیر رفته شد پدے چند ازین کیش دریافت  
 لیکن دانشمنش در چار نشد \* و آنچه حافظ ابرو و بنگاکتی نگاشته بنظر در نیاید \* برآمده او را دم  
 اوتار برگذارند لیکن بروش مشهور نگاریند و آنرا از ندانند \*

ایزد بشیون را از پیوند تن پالک انگارند \* و چون سائک میمانسا چین آفرینش از ندانند \*  
 جهان را سرآغاز و انجام نه بدانند و چنان بر سرایند که همگی عالم در هر آنی به نیستی گراید و  
 ۲۵ در آنی دیگر مانند آن هستی گیرد \* و بهاداش نیلک و بد و بدوزخ و بهشت گروند \* دانش را عرض  
 نفس ناطقه شمرد \* تجرد گزینان او سر تراشد - چرم و جامه سرخ پوشد و بشمت و شوی خویش \*  
 بسیار پردازد \* و هر چه بخورداد دهد سر باز ندارد و مرده را کشته خدا انگاشته خوردن آن روا انگارد \*

- و بزنی نزدیکی نکند و جاندار نکشد \* و رستنی را جاندار دانسته از کندن و بریدن دست باز کشد \*
- همتا در شش چیز بر بزدل فرو نشانند خشم - یزوهش خرد - خیر<sup>(۱)</sup> نخواستن - آگهی ایزدی پرستش -  
 دلیری در خوبستن گذاری - همواره با خدا بودن \* سرمایه نیکی سه چیز بر گویند - آگهی - بے طمعی -  
 بے حسدی \* و دوازده را خانه خوب کرداری و تباہکاری دانند - پنج حواس - پنج مدرک آن - من -  
 دیوه<sup>(۲)</sup> \* و این را دوازده آفرین نامند (بهمزه و الف و یای تختانی و سکون نای فوقانی و فتح نون) \*  
 و از چهار چیز سخن کنند و بجای پدازنه آرج سنی گویند ( بهمزه و الف و سکون را  
 و فتح جیم و سین و کسر تایی فوقانی مشدد و فتح یای تختانی ) \* نخست دکه ( بضم دال و فتح  
 کاف مشدد و های خفی ) \* و آنرا پنجگونه انکارند - رگیان ( بکسر واو و کاف فارسی مشدد و یای  
 تختانی و الف و نون ) رهمی دانش - و دنیا ( بکسر واو و سکون یای تختانی و فتح دال و نون  
 و الف ) ببادافراه نیکی و بدی رسیدن - سنگدیا ( بفتح سین و نون خفی و کسر کاف فارسی و  
 نون و یای تختانی و الف ) نام چیزها - سنسکار ( بفتح سین و نون خفی و فتح سین و کاف  
 و الف و را ) فراهم آمدن دهرم و ادهرم و برخه چنین برگذارند که چون هر زمان همه چیز به نیستی  
 گراید و آله دیگر پدید می آید آنچه دریا فته شود که این همانست آنرا بدین نام خوانند - روپ  
 ( بضم را و سکون واو و یای فارسی ) پنجگانه آخشیم و آنچه ازینها چهره برانروزد و ازین رو که هر  
 پنج غم آور بآن نام روشناس \* درم سمدی ( بفتح سین و سکون میم و فتح دال و یای تختانی ) آنچه  
 از خواهش و خشم پیدائی گیرد و به نیروی آن برگویند منم و آن از من است \* سیوم مارگ  
 ( بهمیم و الف و فتح را و سکون کاف فارسی ) خوی شدن آنکه عالم در هر آله به نیستی گراید  
 و آله دیگر پدید می آید \* چهارم نروده ( بکسر نون و ضم را و سکون واو و دال و های خفی )  
 مکت گویند \* ده چیز باید تا بدین پایه رسد - اول خیر کردن \* دوم پرهیز از نکوهیدگی و بجا آوردن  
 شایسته کاری یعنی از ده چیز خون را باز دارند کشتن و آرزیدن و ستدن ناداده و آلودن دامن عصمت \*  
 و گفتن دروغ و نکوهش نیک و خشن خوئی و تهرزه درائی و اندیشه تباہ و آمیزش خلاف آئین \*  
 و بکار کردن هفت چیز همت گمارند - نیایش پیر و احمق - بزرگداشت بت - دیدن پرستاری  
 دیگران - آفرین نیکوکاران - ره گزینی نیکوکاران - نی ساختن بدلاویز گفتار - بکام و ناکام مردم را بر خوب کرداری  
 داشتن - آموزش پرستاری \* سیوم از ستایش و نکوهش بشادی و غم نگرانیدن \* چهارم نشستن بطرز  
 خاص \* پنجم در آرزیدن پیکر در پرستشگاه که ایقان آنرا چینی گویند ( بفتح جیم فارسی و سکون

( ۱ ) [ ک ] خیر خواستن \* [ ض ] خیر و چیز نخواستن || ( ۲ ) [ شی ض ] بوده || ( ۳ ) [ ک ]

• سنگینا - و اعراب موافق آن || ( ۴ ) [ ض ] جشن خوشی \* [ ه ] جشن || ( ۵ ) [ ک ] دیدن

کعب - آفرین نیکوکاران بدلاویز گفتار - و مگرای الخ ||

یای تختانی و کسرتای فوقانی و فتح یای تختانی ) • ششم شناسا شدن اشیا چنانچه هست •  
 هفتم در هشت چیز جوگ که در پانچل گذارده آمد تکاپو نمودن • هشتم پنج چیز در خود پدید  
 آوردن - فرموده پیر را براسنی و درستی عقیدت کردن - یاد داشتن و کردن آن - گذاختن جان و تن  
 در تکاپوی سخت - همگی صور از صفحه دل بر ستردن - بجز دادار بیهمال اندیشه در نیارودن • نهم  
 سرشته آگهی را دوتائی بخشیدن چنانچه نگسلد • دهم آغاز دانش که بدو مکت روی دهد •

برمان نزد این گروه پرتیبه و آتما • و در چیز را سرمایه علم شمرند - یکی آنچه بحواس  
 بدست آید - درم آنچه با استدلال چهره کشاید • اول بر چهارگونه بود - آنچه بحواس پنجگانه  
 معلوم کردن یا به من شناخته شود یا علم بعلم اشیا یا بر ریاضت • چنان شود که پوشیده و پیدا  
 یکسانی گیرد •

۱۰ و در بحث قیاس و گذارش هیئت بسا سخنان باروک گفته اند •

و این گروه بر چهارگونه باشند • نخستین ویدیهات ( بفتح واو و سکون یای تختانی و با  
 و های خفی و الف و کسرتای و های خفی و فتح کاف ) - این گروه برای هر یکی از عناصر چهارگانه  
 چون نیای اجزای پنجگانه دیگر دانند لیکن محسوس بحسب بصر اندازند • و نزد اینان دو چیز  
 طراز هستی دارد - دانش و اشیا - پسین بحواس دریافته شود • درم سوتراننگ - ( بفتح سین  
 و سکون واو و کسرتای فوقانی و را و الف و نون خفی و کسرتای فوقانی و فتح کاف ) اشیا را مدرک  
 بقیاس پندارند • سیوم جوگچار ( بضم جیم و سکون واو و کاف فارسی و الف و جیم فارسی و الف  
 و را ) - جز دانش موجود ندانند و اشیا را نیرنگی او بر شناسند • چهارم مادههیمک ( بدیم و الف  
 و کسرتای مشدد و های خفی و فتح یای تختانی و کسرتای و فتح کاف ) - دانش و اشیا را سن  
 گویند ( بضم سین و سکون نون مشدد ) - بهست و نیست جزم نکنند •

۲۰ و فراوان نامه در هر روش پرداخته اند و در مطالب صوری و معنوی دگرگونگی رفته • و سه  
 علم را معتبر دانند - علم استدلال - علم انتظام - علم روانردی معنوی مالک •

### • ناستک •

چاریات برهنه است ناشناسا که این فن را بنام او خوانند • براهمه این طایفه را ناستک گویند  
 ( بضم و الف و سکون سین و کسرتای فوقانی و فتح کاف ) • بیرون از عناصر چهارگانه هست ته  
 ۲۵ پندارند و بجز حواس پنجگانه سرمایه علم نشناسند • بایزد و مجردات نگروند و دانستن را باعندال  
 بار گذارند • بهست نزد ایشان برین آدمی است چنانچه خواهد نه در قهرمان دیگره و دوزخ  
 آنکه بفرمان دیگره بسر برده شود • گویند همگی مردم را تکاپو از چهار چیز بر نگذرد - جمع مال و زن

و نیکنامی و نیکوکاری • از علوم آنچه بانظام نشاء ظاهر بکار آید اعتبار کنند و آن دانش دادگری و رعیت پروری است • حال ایشان بسوفسنائی ماند • و فراوان نامه در نکوهش دیگران نگاشته اند و کم بیدری خود را یادگار گذاشته •

### • آهارة بدیا •

- ( بفتح همزه و تایی فوقانی هندی و های خفی و الف و فتح را و سکون ها و کسر با و دال )  
مشهد و یای تختانی و الف ( هژده گزده شناسائی • چون لخته رفتار نه گانگ این دیار گذارش یافت برخی قرارداد های برهن که هر شش طائفه نخستین پذیرند می نویسد و چمن زار آلهی را تاداب میگردد اند •
- گویند پیایه و الای دانش آنکس رسد که بآن شماره دانش اندرز - بزرگای آن رسیده کام دل برگیرد • نخست رگ بید ( بضم را و سکون کاف فارسی و کسر مجهول با و سکون یای تختانی • ۱۰ و دال ) • دوم جبر بید ( بفتح جیم اول و ضم جیم دوم و سکون را ) • سیوم سام بید ( بسین و الف و میم ) • چهارم آهرون بید ( بفتح همزه و تایی فوقانی و های خفی و سکون را و فتح با و سکون نون ) • این چهار را الهی کتاب بر شمرند چنانچه لخته گذارده آمد • در هر یک چهار چیز گذارش یافتند • بده ( بکسر با و دال و های خفی ) - آنچه گرد نیست • ارته راد ( بفتح همزه و سکون را و فتح تایی فوقانی و های خفی و واو و الف و فتح دال ) - ستایش و یاداشی آن • منقر ( بفتح میم ۱۵ و نون خفی و سکون تایی فوقانی و فتح را ) - اسونها و دعاها که در هر کار سودمند آید • نام دیهیی ( بنون و الف و فتح میم و کسر دال و سکون یای تختانی و های خفی و فتح یای تختانی ) - نام بزرگ کابها • و نیز در هر کدام از سه چیز گویند - کرم ( بفتح کاف و سکون میم ) - گزیده کردارهای صوری ملک • آپاسنا ( بضم همزه و های فارسی و الف و فتح سین و نون و الف ) - دل ببدا فیاض بستن • گیان ( بکسر کاف فارسی و یای تختانی و الف و نون ) - والا شناسائی • ۲۰ پنجم پریان ( بضم یای فارسی و واو و الف و فتح نون ) هژده کتاب بزرگ را بدین نام خوانند • دشواریاب آن چهار بیشین را بروشن روشی برگذارد • و در هر یک از پنج چیز سخن رود - پیدائنی عالم • نیست شدن آن - گذارش گوناگون دیده آنها - بیان حال چهارده منونقر ( بفتح میم و سکون نون و فتح واو و نون خفی و فتح تایی فوقانی و واو ) • چهارده قدسی نفس است که در همگی عمر برهما یک پس از دیگری برهنمونی برخیزد و باز عالم بدوش همت برزند • زندگی هر کدام هفتاد و یکبار ۲۵ چهار جگ است - و هر چهار جگ چهل و سه لک و بیست هزار سال • و همچنین حال چهارده اندر بطفیل برگذارد ( بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و فتح را ) - گویند در عمر برهما چهارده



دیوونه برعلوی عالم یکے پس از دیگرے فرمانروائی کند ) و کارکردے کہ بدست آویز آن بدین پایه  
رسند • داستانهای فرمانروایان و اشکوه •

- نامهای پیران - سنسی ( بفتح سین و سکون تایی فوقانی و کسر سین و فتح یایی تحتانی ) •  
مارکندی ( میم و الف و سکون را و فتح کاف و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یایی  
تحتانی ) • بهوگی ( بفتح با و های خفی و فتح راء و کسر کاف مشدد و های خفی و فتح یایی  
تحتانی ) • بهاکوت ( بفتح با و های خفی و الف و فتح کاف فارسی و فتح واو و تایی فوقانی ) •  
برهم بیورت ( بفتح با و و های خفی و فتح میم و با و سکون یایی تحتانی و فتح واو و سکون را  
و فتح تایی فوقانی ) • برهماند ( بفتح با و سکون را و های خفی و میم و الف و نون خفی  
و فتح دال هندی ) • برهم ( بفتح با و و های خفی و میم ) • بای ( ببا و الف و هم یایی  
تحتانی ) • بامس ( ببا و الف و فتح میم و نون ) • بشن ( بکسر با و سکون شین منقوطة و ضم  
نون ) • باره ( ببا و الف و و الف و فتح ها ) • آگن ( بفتح همزه و سکون کاف فارسی و کسر  
نون ) • ناردی ( بنون و الف و فتح را و کسر دال و سکون یایی تحتانی ) • بدم ( بفتح یایی فارسی  
و سکون دال و فتح میم ) • لنگ ( بکسر لام و نون خفی و فتح کاف فارسی ) • کورم ( بضم کاف  
و سکون واو و را و فتح میم ) • سکند ( بسکون سین و فتح کاف و نون خفی و فتح دال ) • گرز  
۱۹ ( بفتح کاف فارسی و ضم را و رای هندی ) • همه از فروغ دانش حکیم بیاض •

- آپ پیران ( بضم همزه و فتح یایی فارسی ) - زده کتاب دیگر که در باب پیشین نامها  
برکشاید • و برخی تازه برگذارند • نامها - سخت کنار ( بفتح سین و نون و سکون تایی فوقانی و ضم کاف  
و میم و الف و فتح را ) - اصلی نام سور ( بفتح سین و سکون واو و را ) بنام فراهم آورنده روشناس •  
ناردی ( بنون و الف و فتح را و کسر دال و سکون یایی تحتانی ) - این نام پیران هم بود • همچنین  
۲۰ برخی دیگر که نگاشته آید • همانا در آپ پیران گذارش چیزے است که در پیران نبوده - پس آنچه  
در آپ پیران مذکور شود او را بنام نخستین خوانند • نارسنگه ( بنون و الف و فتح را و کسر سین  
و نون خفی و فتح کاف فارسی و های خفی ) • شیودهرم ( بکسر مجهول شین منقوطة و کسر  
یایی تحتانی و فتح واو و دال و های خفی و سکون را و فتح میم ) • دوراس ( بفتح دال و سکون  
واو و را و واو و الف و فتح سین ) • کاپیل ( بکاف و الف و کسر یایی فارسی و سکون یایی تحتانی  
۲۱ و فتح لام ) • مانو ( بمیم و الف و فتح نون و واو ) • شوکر ( بفتح شین منقوطة و سکون واو و کاف

( ۱ ) [ ک ] سنسی ( بفتح میم و سکون تایی فوقانی و کسر سین ) || ( ۲ ) همچنین در [ ک ] • [ ش د ]

و برخی تازه برگذارند نامها • [ ض ف ا ] و برخی نامها برگذارند || ( ۳ ) [ ک ] کپل ( بفتح کاف و کسر یایی

- و فتحِ را ) - اوشنس نام دارد ( بفتح همزه و سکونِ واو و فتحِ شین<sup>(۱۱)</sup> منقطه و نون و سین ) \* وارن  
 ( بواو و الف و ضمّ را و فتحِ نون ) \* برمهاند<sup>(۱۲)</sup> ( بفتحِ با و سکونِ را و میم و های خفی و الف و  
 سکونِ نون و فتحِ دالِ هندی ) \* کالی ( بکاف و الف و کسرِ لام و سکونِ یای تختانی ) - کالکا نیز  
 گویند ( بکاف و الف و کسرِ لام و کاف و الف ) \* ماهیسر ( بییم و الف و کسرِ ها و سکونِ یای  
 تختانی و ضمّ سین و فتحِ را ) \* ناند ( بنون و الف و نونِ خفی و سکونِ دال ) \* شانسب ( بشین  
 منقطه و الف و نونِ خفی و فتحِ با ) \* آدنی ( بهمزه و الف و کسرِ دال و تایی فوقانی و فتحِ  
 یای تختانی ) \* پاراسری ( بفتحِ یای فارسی و الف و واو و الف و فتحِ سین و سکونِ را و فتحِ  
 یای تختانی ) \* بیاکوت ( بیبا و های خفی و الف و فتحِ کافِ فارسی و واو و تایی فوقانی ) \*  
 کوزم ( بفتحِ کاف و سکونِ واو و واو و فتحِ میم ) \*  
 ششم دهم شاستر ( بفتحِ دال و های خفی و سکونِ را و فتحِ میم و شینِ منقطه و الف \*  
 و سکونِ سین و فتحِ تایی فوقانی و را ) دانشی که درو کارکرد نیکوکاری باشد \* آنرا نیز از بید برگرفته  
 تفصیلاً بر نهاده اند \* ولورا سمرت نیز گویند ( بکسرِ سین و سکونِ میم و کسرِ را و تایی فوقانی ) \*  
 آن نیز بدان شماره باشد \* و سه چیز عمده این کتابها - کارکرد هر چهار گروه در ایزدی پرستش -  
 روشِ داورِی - چاره‌گری گناهان \*  
 نامهای هزده سمرت - من ( بفتحِ میم و ضمّ نون ) \* جاکن وکی ( بجیم و الف و ۱۵  
 سکونِ کافِ فارسی و کسرِ نون و فتحِ واو و سکونِ لام و کسرِ کاف و فتحِ یای تختانی ) \* آتر ( بفتحِ  
 همزه و کسرِ تایی فوقانی مشدد و را ) \* انگرا ( بفتحِ همزه و نونِ خفی و کسرِ کافِ فارسی و را  
 و الف ) \* اشنا<sup>(۱۳)</sup> ( بضمّ همزه و فتحِ شینِ منقطه و نون و الف ) \* گوتم ( بفتحِ کافِ فارسی  
 و سکونِ واو و فتحِ تایی فوقانی و میم ) \* پراشر ( بیبای فارسی و واو و الف و فتحِ شینِ منقطه و را ) \*  
 سنده لکبت ( بفتحِ سین و نونِ خفی و فتحِ کاف و های خفی و کسرِ لام و کاف و های خفی \* ۲۰  
 و فتحِ تایی فوقانی ) \* بشن ( بکسرِ با و سکونِ شینِ منقطه و ضمّ نون ) \* هاریت ( بیبا و الف و کسرِ  
 را و سکونِ یای تختانی و فتحِ تایی فوقانی ) \* بشسته ( بفتحِ با و کسرِ شینِ منقطه و سکونِ دیگر  
 شینِ منقطه و فتحِ تایی فوقانی هندی و های خفی ) \* جم ( بفتحِ جیم و میم ) \* شاناسپ  
 ( بشینِ منقطه و الف و فتحِ تایی فوقانی و الف و فتحِ تایی فوقانی و یای فارسی ) \* آپسنپ<sup>(۱۴)</sup>  
 ( بهمزه و الف و فتحِ یای فارسی و سکونِ سین و فتحِ تایی فوقانی و نونِ خفی و فتحِ با ) \* ۲۵  
 کاتبین ( بکاف و الف و کسرِ تایی فوقانی و یای تختانی و الف و فتحِ یای تختانی و نون ) \*

\* ( ۱ ) [ ک ] اوساس - بدوسین || ( ۲ ) [ ک ] مهانه - و اعراب موافق آن || ( ۳ ) در [ ک ] نیست ||

( ۴ ) در [ ک ] نیست \* [ ک ] آشن - و اعراب موافق آن || ( ۵ ) [ ک ] آسنپ ||

برهسپت ( بکسر با و را و فتح ها و سکون سین و فتح باي فارسي و کسر تاي فوقاني ) \* برخه  
دري ديگر افزوده اند - بياس ( بکسر با و ياي تحتاني و الف و فتح سين ) - دچه  
( بفتح دال و جيم فارسي مشدد و هاي خفي ) \*

نامهاي هزده آپ سميرت - اينها نيز پيران آسا - انگرا ( بفتح همزه و نون خفي و کسر کاف  
فارسي و را و الف ) \* جابل ( بجم و الف و با و الف و کسر لام ) \* ناچکت ( بنون و الف و  
و کسر جيم فارسي و کاف و فتح تاي فوقاني ) \* سکند ( بسکون سين و فتح کاف و سکون نون  
و فتح دال ) \* لوکاش ( بفتح لام و سکون واد و کاف فارسي و الف و سکون کاف و کسر شين  
منقطه ) \* کشپ ( بفتح کاف و شين منقطه مشدد و باي فارسي ) \* بياس ( بکسر با و ياي  
تحتاني و الف و فتح سين ) \* سنت کمار ( بفتح سين و نون و سکون تاي فوقاني و ضم کاف  
۱۰ و ميم و الف و فتح را ) \* شترز ( بفتح شين منقطه و تاي فوقاني و سکون را و ضم زاي منقطه ) \*  
زنگ ( بفتح زاي منقطه و نون و کاف ) \* دياگر ( بکسر واد و ياي تحتاني و الف و سکون کاف  
فارسي و هاي خفي و فتح را ) \* کاتيماين ( بکاف و الف و کسر تاي فوقاني مشدد و ياي  
تحتاني و الف و فتح ياي تحتاني و نون ) \* زات کوني ( بزاي منقطه و الف و ضم تاي فوقاني  
و فتح کاف و سکون را و کسر نون مشدد و فتح ياي تحتاني ) \* کپنجل ( بفتح کاف و کسر ياي  
۱۵ فارسي و سکون نون و فتح جيم و لام ) \* بودهايين ( بفتح با و ضم واد و فتح دال مشدد و هاي خفي  
و الف و فتح ياي تحتاني و نون ) \* کناد ( بفتح کاف و نون و الف و فتح دال ) \* بشوامتر ( بکسر  
با و سکون شين منقطه و واد و الف و کسر ميم و سکون تاي فوقاني مشدد و فتح را ) \* سمند ( بضم  
سين و فتح ميم و سکون نون و ضم تاي فوقاني ) \*

هفتم شکشا ( بکسر شين منقطه و سکون کاف و شين منقطه و الف ) - گذارش مخارج حروف \*  
۲۰ هشتم کلب ( بفتح کاف و سکون لام و فتح باي فارسي ) - کتابيست در بيان ده گونه کارکرد  
از آغاز زناشویی تا آنکه پور زيار بريندند - زمان کدخدائي - پيوستن با زن - سيوم از بارور شدن  
تا پنجم ماه - ششم نه هشتم - زادن - نام نهادن - نمودن با نقاب - چشائيدن غله - سر تراشيدن -  
زادادان \* در هر يک از اين ده وقت افسونهاي خاص بکار برند و کردارهاي گزين بجا آورند \*

نهم بيدکون ( بکسر با و ياي تحتاني و الف و فتح کاف و سکون را و فتح نون ) - علمه است - از نحو  
۲۵ و صرف و اشتقاق و لغت باز گوید و آئين ترکيب مفردات از بدست آيد \* نخست حروف را  
پنجاد و دو برگذارده بر سه قسم - چهارده سر ( بضم سين و سکون را ) هم حرف اذ و هم اعراب و  
پيوندي ديگر نيز خوانده شوند - ا همزه مفتوح - ا همزه مفتوح و الف - ا همزه مکسور - ابي

( ۱ ) [ ک ] بسکون سين و نون خفي و تاي الخ || ( ۲ ) [ ک ] کسر || ( ۳ ) در [ ک ] نسبت ||

همزه مکسور و یای تختانی ساکن - آ همزه مضموم و واو ساکن - رِ رای مکسور -  
 ری رای مکسور و یای تختانی ساکن - لِ لام مکسور - لِمِ لام مکسور و یای تختانی ساکن - ای  
 همزه مکسور مجهول و یای تختانی ساکن - اِی همزه مفتوح و همزه دیگر مکسور و یای تختانی  
 ساکن - او همزه بضم مجهول و واو ساکن - اَوو همزه مفتوح و همزه مضموم دیگر و واو ساکن \* و سی  
 و سه را بنجین گویند ( بکسر با و نون خفی و فتح جیم و سکون نون ) - بے آمیزش سرنگذارش \*  
 درزیاید - ک کاف مفتوح - کم کاف مفتوح و های خفی - گ کاف فارسی مفتوح - گه کاف  
 فارسی مفتوح و های خفی - ن حرفیست بدون نزدیک و از گلو و بینی پیدایش گیرد - چ جیم  
 فارسی مفتوح - چه جیم فارسی مفتوح و های خفی - ج جیم مفتوح - چه جیم مفتوح و های  
 خفی - ین یای تختانی مفتوح و نون خفی - یت تایی فوقانی هندی مفتوح - ٚ تایی فوقانی  
 هندی و های خفی - ٚ دالِ هندی مفتوح - ٚه دالِ هندی مفتوح و های خفی - ن نون غلیظ \*  
 مفتوح - ت تایی فوقانی مفتوح - ٚ تایی فوقانی مفتوح و های خفی - ٚ دالِ مفتوح - ده دالِ  
 مفتوح و های خفی - ن نون مفتوح - پ بای فارسی مفتوح - په بای فارسی مفتوح و های  
 خفی - ب بای مفتوح - به بای مفتوح و های خفی - من میم مفتوح و نون خفی یا غنه -  
 ی یای تختانی مفتوح - رای مفتوح - ل لام مفتوح - و واو مفتوح - ش شین منقطه مفتوح -  
 خ خای مفتوح - س سین مفتوح - ه های مفتوح \* و پنج حرف دیگر است - نام یک آنسوا \*  
 ( بفتح همزه و ضم نون و سین مشدد و واو و الف ) - چون کن ( کاف مفتوح و نون خفی ) \* دیگر  
 بمرگه ( بکسر با و فتح سین و سکون را و کاف فارسی و های خفی ) - چنانچه که ( کاف  
 مفتوح و های ساکن ) \* دیگر مجهول ( بکسر جیم و سکون ها و با و الف و ضم مجهول میم و سکون  
 واو و فتح لام ) حرفیست میان ها و خای منقطه - درون کلمه در آید و ازین زبان پدید گردد \*  
 چهارم گنج کذباکرت ( بفتح کاف فارسی و جیم و ضم کاف و نون خفی و با و های خفی و الف \*  
 و کسر کاف و را و تایی فوقانی ) - حرفه است ساکن نزدیک بها - میان کلمه در آید \* پنجم آرده بند  
 ( بفتح همزه و سکون را و فتح دال و های خفی و کسر با و نون خفی و ضم دال ) - حرفیست ساکن  
 بسان غنه - بوی از نون خفی با او .

اینست گذارش پنجاه و دو حرف هندی - آنچه بعبارت توانست در آورد برنوشت \*  
 چندی ازان قسم که مرا یاری گفتار آن نبود بنشانه برگذارد \* و پنج بعین با سر و بنجین بیامیزند \*  
 و هر حرف بچهارده سر صورت گیرد و درین هنگام چهارده سر را چهارده مآثر خوانند ( بمیم و الف  
 و فتح تایی فوقانی و را ) \* و در عرف عام دو انداخته بدوازه زبان رد - و در نگارش هر کدام جدا  
 گردد و هیچ حرف پیوسته بدیگره ننویسند \* گویند هر حرف از چهار حال بیرون نباشد - اگر اعراب

\* بدو نبود آنرا بجن گویند - و اگر تنها اعراب باشد بی کشش آنرا رهسو نامند ( بفتح را و ها و سکون سین و فتح راو ) و آنکه یک کشش حرف هت ساکن بدو افزایند - و اگر دو شود دیگره گویند ( بکسر مجهول دال و سکون یای تحتانی و را و کاف فارسی و های خفی ) - و اگر افزون از درکشش بود آنرا پلست سرایند ( بضم یای فارسی و لام و فتح تایی فوقانی ) \*

۵ هشت مخرج برگذارند - میان سینه - گلو - بن زبان - میان دندان - بینی - کام - لب - تارک \* در همه مراتب که نگاشته اند فراوان دگرگونگی دارند - طرز گزین نوشته شد \* پیشتر از آنکه بدین زبان لخته آشنا شود چنان میدانست که ضابطه نعت عرب بدیهمتا باشد - اکنون چنان پیدائی گرفت که هندی نژادان فراوان کوشش بجا آورده اند و کار را استوار بر ساخته \*

دهم نوکت ( بکسر نون و ضم را و سکون کاف و فتح تایی فوقانی ) در شرح شماره آنچه ازو

۱۰ بید برگزید \*

یازدهم جونکت ( بضم جیم و سکون واو و فتح تایی فوقانی و کاف ) \* درو گفتار انجم و شگرف کاری آن \*

دوازدهم چهند ( بفتح جیم فارسی و های خفی و نون خفی و سکون دال ) \* بیان مراتب محور و مدارج اشعار \*

۱۵ و هر شش بسین را انگ گویند ( بفتح همزه و نون خفی و فتح کاف فارسی ) یعنی چون این شش چیز پیدائی گیرد بید را شناسا گردند \*

سیزدهم میانسا - هر سه قسم آنکه گذارش یافت \*

چهاردهم نیای \* لخته حال او در علوم گذارده آمد \*

بسیار برانند همین چهارده چیز بهایه والای آگهی رساند و بدیارا چهارده پندارند - برخی

۲۰ چهار دیگر افزایند \*

پانزدهم آبرید ( بهمزه و الف و ضم یای تحتانی و سکون را ) - شناسایی اعضا و نگاهداشت ندرستی و دریاست گوناگون رنجوری و چاره آن \* از نخستین بید برگرفته \*

شانزدهم دهنرید ( بفتح دال و های خفی و ضم نون و سکون را ) - دانائی تیراندازی و گوناگون

سلاح \* از بید دوم برآورده اند \*

۲۵ هفدهم گاندهرب ( بکاف فارسی و الف و نون خفی و فتح دال و های خفی و سکون را و فتح با ) - موسیقی دانش از گفتن و فواختن و اصول نمودن \* از بید سوم برداشته اند \*

هزدهم ارته ساستر ( بفتح همزه و سکون را و فتح تایی فوقانی و های خفی و سین و الف

و سین و فتح آهای فوقانی و را ( بیان روش مال فراهم آوردن و سود اندوختن • از بید چهارم برگرفته •  
 و این چهار را آپ بید گویند ( بضم همزه و فتح های فارسی ) •  
 در فراخنای هندوستان فراوان دانش است و گذارش آن بکالبد گفت در نکلجد و لیکن  
 لخته ازان بر میگنارد و ارمغانی پژوهندگان آماده میگرددند - بوکه دل بشکفت و تشنگی افزاید •

• کرم بیباک •

( بفتح کاف و سکون را و فتح میم و در با نخست مکسور درم فارسی و الفه و فتح کاف ) •  
 شگرف علی است حیرت افزای • شناسندگان هندی بوم را درو دگرگونگی فرود • آنچه با آدمی زان  
 پیش آید بازگوید که کدام کارکرد پیشین ولادت بدین روز نشانده است و چاره نکوهیده  
 امور یگ بیلت برگذارده • و آن بر چهارگونه بود -

نخست در بیان آنکه کدام کردار او را در یکی از پنجگونه مردم که عالم ازان برنگذرد •  
 پدید آرد و از چه کارکرد پیکر مرد یا زن برگیرد • کهتری چون بیارسائی زید دردیگر زان  
 طراز برهمن یابد • زهر بیس که برای نگاهبان برهمن جان سپنجی دربارد کهتری شود •  
 چون سردار رام بسود دهد و بخواهش زبان نیاید پیکر بیس در آید • و ملیچه هرگاه  
 خدمت برهمن کند و از خانه او غذا سازد چندانکه فرور شود طراز سردر گیرد • و هر برهمن  
 که پیشه کهتری برگیرد دیگر بار کهتری گردد - و همچنین کهتری بیس و بیس سردر •  
 و سردر ملیچه شود • و نیز هرکه خیر کشان برستاند یا فرش کرده یا گامیش بتصدق پذیرد یا  
 در پرستشگاه کرکیت خیر بگیرد در دیگر زان از سردی بزنی گواید • و هوزن یا ملیچه در معبد  
 بدتری نواین ( بفتح با و کسر دال مشده و را و سکون های تختانی و فتح فون و را و الف و کسر  
 های تختانی و نون ) صورت فاراین بیزند و بتسوفهای خاص نیایشگری نماید در دیگر ولادت زن  
 مرد و ملیچه برهمن شود • ( و این معبدیست در شمالی کوه بالاتراز هر دووار \* ) گویند هرکرا ذات  
 مشخص نباشد طالع مسئله بدست آرد و ملاحظه کنند مریخ در کجاست - هر جا که باشد صاحب  
 آن خانه ذات سائل گوید و صاحب هفتم خانه مریخ ذات پیشین ولادت پرسنده - زهره و مشتری  
 برهمن - آفتاب و مریخ کهتری - ماه بیس - زحل سردر - و راس ذنوب ملیچه •

دوم نیزنگی اعمال در صحت و گوناگون رنجوری • طبیب از طبیعت گوید و این از کارکرد •  
 هندی حکیم بیماری را سه قسم برسارد - لخته را دارو چاره کند و برخی را این اعمال و چنده را هر در •  
 بشناسائی هر قوم نشانها برگذارده • و آنرا سه گونه ساخته اند - دانسته کردن در بیداری - ندانسته

( ۱ ) [ ش ف ] کشان - ( بکسراف و جیم ) - و بیان این لفظ بیاید || ( ۲ ) [ ک ] مسئله •

[ ه ] مصله • [ ش ] مثلثه • [ ف ا ] مصله •

کردن دران - و آنچه در خواب کند \* بیماری درآ نپذیرد از نخستین - و پذیرنده از دومین - و آنکه  
لخته از دارو بتفدرستی گراید و باز از سر گیرد از سیومین \* بیماری دل از عمد شناسند و رنجوری  
تن از سهو و خطا \* دفترها درین فن نگاشته اند و خاطر از طبیب واپرداخته \* چندت می نویسد  
و راه می نماید \*

۵ درد سر ازان شود که پدر و مادر را درشتی گفته باشد \* چاره آنست که صورت کشپ ( بفتح  
کاف و شین منقرطه مشدد و بای فارسی ) و پیکر ادت ( بفتح همزه و کسر دال و تایی فوقانی )  
بریک یک تولچه طلا بسازد - نخستین را پدر دیونها انگزند و بسین را مادر \* بنیدار مندان دهند \*  
دیوانگی از نافرمانی پدر و مادر برخیزد \* و چاره آن چاندرا این نماید ( بجیم فارسی و الف  
و فون خفی و دالی ساکن و را و الف کسری بای تحتانی و فتح فون ) \* اینچنین باشد که روز اول یک  
۱۰ لقمه خورد و همچنین تا یک ماه یکیک افزاید و سپس یک یک کم سازد تا باز یک لقمه رسد  
و بر دو تولچه آن صورت ساخته با یک ماده کور تصدق نماید \*

صرع ازان است که بفرموده خداوند زهر بخورد که داده باشد \* علاج همان دو صورت و یک  
گار و لخته زمین و سی و دو سیر کنجد و انسون مهادیو بخواند \*

درد چشم از آنکه بزین دیگرست نگرسته باشد \* علاج چاندرا این \*

۱۵ نابینائی از جان شکرى مادر - و بسیار سال در دوزخ ماند \* چاره پراجاپتی ( بفتح بای  
فارسی در الف و جیم و الف و فتح بای فارسی و کسر تایی فوقانی مشدد و فتح بای  
تحتانی ) \* و آن پنجگونه - یک گاو خیر کردن - یک تولچه طلا دادن - دوازده برهنه را سیر  
گردانیدن - ده هزار بار کنجد و روغن زرد و شهد و شکر درهم آمیخته با آتش انداختن - و یک جوجن  
پا برهنه بمعبد شتافتن \* یک ازینها یا چندت را خیر کند چندانکه سی بار شود \* و نیز از چهار  
۲۰ تولچه طلا کشتی سازد و از نقره تیر آن و از مس شش چپه \* و اگر ازان است که از فرموده مادر  
و پدر بزور زلفه برون علاج صورت کشپ و ادت که گذارده آمد - از دو تولچه کم نباشد \*

گنگی از آنکه خواهر را گزند جانی رسانیده است \* چاره چهار تولچه طلا را گاو و در تولچه  
نقره را سم و دو سه ماشه مس را کوهان و آرنه روئین برای شیر خیر کند و هفت روز شیوجغرات  
روغن زرد و پیشاب و سرکین گاو هر پنج آمیخته بخورد \*

۲۵ درد شکم از آنکه طعام بی دین یا دروغ گو خورده باشد \* علاج سه روز از خوردن برهیزد و دوازده  
تولچه نقره بردهد \*

سنگ مسانه بمایذد بدکاری کرده باشد \* علاج مدده دهین ( بفتح میم و ضم دال و های خفی

و کسر مجهول دال و های خفی و سکون یای تحنانی و ضم نون ( ماده کاوس از عسل بدینسان اندیشند - چهارده کوزه بر عسل که در هر کدام یک من و ربع درآید - و در پیش یک تولچه طلا بخمال دهن نگاه دارند - و چهار سیر نبات زبان انگاشته برنهند - و سی و دو میوه بجای دندان - و مروارید بجای دو چشم - و دو چوب عود برای دو شاخ - و دو کیله برای در گوش - و از آرد جو دو پستان - و سه سه نیشکر برای هر چهار پا - و پشمینه سفید بر بالای کوزه اندازند بجای پوست - و چغندر از قابه که گیاهیست خاص بر فرار آن گذارند - و سم از نقوه سازند - از یلک سیرمس و ربع کوهان - و دم از ابریشم بدرزای سی انگشت و یازده انگشتی ریزهای ابریشمین بدو آویخته باشد - و دو پارچه سرخ در گردن - و دو سیر هر کدام از هفت غله توده کنند - و روئین ظرفی پیش گذارند و کوزه دیگر بر عسل نزد آن برنهند و آنرا گوساله او خیال کنند - و مسین آوندی بر از کنجد - و افسونها خوانده نیایشگری نمایند و خیر بر دهند \*

۱۰ تذکی از انسست که برهن را بجا آورده باشد \* دو اسپ از یلک تولچه طلا بر دهد و صد و هشت برهن را سیر کند \*

تپ از بیگناه کشتن که بر بیست - صد بار افسون مهادیو سیزده برهن بر خوانند و آب بر صورت مهادیو افشانند \*

۱۵ کهرورگ از جان شکریم برهن بر خیزد \* از چهار تولچه طلا کل نیلوفر سازند و افسون و هوم بکار برند و برهن نیکوکار خیر نمایند \*

۲۰ انتبار از آنکه بیگناه زن خود را به نهان خانگی فرستاده باشد \* چاره کشفانجن ( بکر کاف و سکون شین منقوطه و نون و الف و کسر جیم و فتح نون ) - پوست آهو پهن کنند و برو توده کنجد سازند و صد تولچه طلا و زیاده برور گذارند و افسونها و هوما بجا آرند \* و گرفتن این خیر را فکوهیده پندارند \*

تذکی نفس از انسست که این خیر یا یکی از شانزده خیر بزرگ یا چیزی از گرگهیت گرفته باشد \* علاج کرمیش آهین سم و شاخها بسرب برگیرند و تشقه از سنگ برکشند و از گل کذیر حمایل بر سازند و سیاه پشمینه برو گذارند و چهار تولچه طلا و سه و نیم من ماش \* و گیرند را تشقه از انگشت برکشند \* ستاننده را نیکو نامورند \*

( ۱ ) [ ک ] دهن || ( ۲ ) [ ک ] سی و دو سیر میوه || ( ۳ ) [ ک ف ] ابریشمی || ( ۴ ) [ ک ] سی || ( ۵ ) [ ک ] بفاخن || ( ۶ ) [ ک ] اسپ \* [ د ] دوا اسپ \* در دیگر نسخه دو اسپ || ( ۷ ) [ ش ض د ] کهرورگ \* [ ک ] کله روک \* و معنی کهرورگ سل و دق است || ( ۸ ) [ د ] اینسار \* [ ش ] انتبار \* [ ک ] انتبار \* و معنی انتبار درم است || ( ۹ ) [ ش د ] در گیرنده \* [ ک ض ] برگیرنده ||



سنگرهنی از آنکه خانه کسی را یغمای ساخته باشد \* چاره خانه و ناگذران آن دادن و هفتگونه غله از هر کدام \* می و دوسیر و آسیا و هاون دسته و آبدار خانه و دیگدان و جاروب و یک گاو و بقدر توانایی زر \*

سیموم آنکه از کدام کارکرد فرزند نمی شود و آنچه بدان مناسب است \* زنی که شوی از زنده نماند در پیشین زاد از نژاد بزرگ بود همراه بیگانه بر آید و در فرو شدن او خورد را خاکستر گرداند \* علاج از ریاضت فرو شود یا خوبستن را در برنستان اندازد و رهگرایی نداشتی سرا گردد \* زنی که سرخی نبیند \* در پیشین زمان هنگام سرخی خوردن همسایگان برسم عادت در خانه او بیماری آمدند و بدرشت خوئی راند \* چاره گلین کوزه از آب صد چاه پرسیاز و یک سپاری و یک ماشه طلا درو اندازد و بخوشبوئیها انداید و برهمین دهد - پنج یا هفت یا نه یا یازده جنس ۱۰ میوه خوردنرا بخوراند \*

سُتُرون از آنست که در سابق مرد یا زن فرزندان مردم یا بچه که از بیضه برآید فروخته باشد یا از بفرزندی نفرین دیگران کرده \* علاج در پیوندگاه در دریا مرد و زن در یک چادر بآب درشوند و تن برشویند و افسون خاص خوانده فیاضگری مهادهو نمایند و یازده برهمین را یک یک مهر بردهند و کار بشرایط خیر کنند و در تولچه طلا صورت کُشپ و ادت و باسن ساخته ببرهمین ۱۵ دهند و صد و هشت قلله افشان بهفت جنس پرسیازند و پارچه و نارگیل و گوناگون میوه و گل زعفران و صندل برنهند \* و هر یک را بزین شایسته دهد و هر نفس را که آخر مهابهات است بشنود \* زنی که فرزندی بزیاید بهیرون \* رسم هندوستان است هر فرزندی که در منزل مول یا اشلیکها شود یا در آخر جیشتها از خانه بیرون اندازند و مرده باشد ( و از مول بس نکرهیده دانند) در پیشین ولادت چنین کرده باشد \* چاره آنکه چهار تولچه طلا را گاو پرسیازند و تولچه نقره را سم و در دم ۲۰ جواهر آویزند و در گلو روئین زنکله و یک تولچه طلا را گوساله کنند و نیم تولچه نقره را سم او \*

زنی که جز دختر نزیاد در پیشین زاد از نخوت آرائی شوی را بنظر در نیارند \* علاج شاخهای گاو سفید را از چهار تولچه طلا برگیرد و از چهار تولچه نقره سمها بیاراید و یک سیر و ربع مس را کوهان سازد و از دو نیم سیر روئین آوندی کند و خیر دهد و صد برهمین را سیر گرداند و ده ماشه و دو سرخ را صورت آیزد بیهمال بسازد و افسونها خوانده خیر کند و پنجاه برهمین را بخوراند \* ۲۵ زنی که جز یک پسر نزیاد گوساله را از مادر جدا کرده باشد \* علاج یک گاو شیردار گزوده با ده تولچه طلا خیر کند \*

( ۱ ) یعنی بدغمی و بپیشش || ( ۲ ) [ ه ] پیوستگاه || ( ۳ ) [ ش ف ] زنی که هر فرزند

که بزیاد بهیرون || ( ۴ ) [ ک ] و چهار تولچه نقره را چهار سم || ( ۵ ) [ ک ] دو ||

- زنی که پسر بزاید بمیره و دختر بزید در پیشین ولادت جانداران کشته باشد - و برخی گویند به بزها گزند جانی رسانیده \* علاج روزی چاندراپین و یلک گلو خیر کند و پنجاه برهمن را سیر کند \*
- زنی که آبستنی تا شانزده سال کند در پیشین زاد بازر سنی شده \* علاج خیرهون \*
- کهربا داه شدن از انست که در پیشین ولادت از کم فهمی شوی بیگانه گزیده باشد و برای او سوخته \* چاره اگر در خانه سوز باشد بمنزل بیس رساند و مرتبه مرتبه بخانه برهمن آید و در پرستاری او فرو شود \*
- و برای شناختن آنکه این باد افروزه عمل مرد است یا زن هر دو را طالع مسئله بر گیرند - اگر در طالع یا پنجم یا یازدهم یک از آفتاب و مریخ و زحل و اس ذنب باشد و بر مزاج زن و آن خاص زحل دانند باد افروزه زن بر شمرند ورنه از مرد \* و اگر هر دو باشد نتیجه هر دو \*
- چهارم در توانگری و نهیدستی و مانند آن \* هر که در گزین هنگام چون خسوف و کسوف خیرات کند مالدان و سخنی شود و هر که دران وقت در بزرگ پرستش جاها خاصه الهاباس نقد زندگی سپرد فراوان مال یابد و لیکن مال درست و زنت شود \* هر که در هنگام گرسنگی و حاضر شدن خوردنی آزار فقیر شود و همه را بدو دهد بس خواسته یابد و کشاده دست آید \* و هر که ازین سه وجه محروم نهیدست و کم مایه بود \* علاج در هر یک از گروه پنچگانه که باشد نیکوکاری آن روش را پیشه سازد و نیز در کرکهیست هنگام خسوف و کسوف طلا اگر چه یک ماشه باشد خیر کند و بزهرین فرو بود \*
- در هر یک از چهارگونه سببها و نشانها و چارها نگاشته اند و دفترها پرداخته \* برای عبرت اندک از بسیار نوشتند آید \*

• سر •

- ( بضم سین و فتح را ) علم است بس شگرف از چگونگی انقاس بینی بر سوانح روزگار \*
- آگهی دهد \* روانی دم از شکاف بینی بر سه گونه باشد - نخستین آنکه از روزنه چپ بیشتر باشد \*
- او را منسوب بقمر دارند \* ادا خوانند ( بکسر همزه و دال هندی و الف ) و چند نزاری نیز گویند ( بفتح جیم فارسی و فون خفی و فتح دال و سکون را و فون و الف و کسر را و سکون پای تحتانی ) \*
- دوم آنکه او راستی جانب افزایش گیرد و آنرا پنگلا نامند ( بکسر پای فارسی و فون خفی و فتح

( ۱ ) [ ک ] به تیرها || ( ۲ ) در [ ک ] نیست \* [ ش ف ض ] سال کشد در پیشین ولادت از کم فهمی شوی بیگانه الخ - چنانچه بیاید || ( ۳ ) همچنین در [ د ] \* [ گ ] خیرهون کهرب \* داه الخ \* در [ ش ف ک ف ] نیست \* و بحتمل که گریه داه درست باشد \*

( ۴ ) [ ش ف ] مثلثه ||

( ۵ ) وار در [ ش ] نیست ||

( ۶ ) [ ش ف ض ] باشند ||

کاف فارسی ( لام و الف ) و سورجناری نیز گویند ( بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم ) •  
 و سیوم آنکه از هر دو برابر رود و آنرا سکهنفا گویند ( بضم سین و سکون کاف و های خفی و فتح  
 میم و نون و الف ) و سنبهناری نیز گویند ( بفتح سین و نون خفی و ضم با و های خفی  
 و سکون واو ) • آنرا نامزد مهادیو نامند •

آرمونکاران دیده در شکاف بینی را برترانگشت زبر کرده افزون روی روانی و برابری برشناسند  
 و بیشتر زمان درمی آید دو نیم گهری باشد • سیوم تا زمانی که سی و شش حرف گزیده باشند  
 ( بضم کاف فارسی و سکون را ) حرف پیوسته بحرف مد<sup>(۱)</sup> چون ما • از پرو تا سه نته روانی  
 چندرناری بود و سپس بدان شماره سورجناری و همچنین تا انجام ماه • و برخی مدار برهفته  
 نهند - یکتا شنبه سه شنبه پنجشنبه شنبه آغاز از سورجناری شود - دوشنبه چهارشنبه جمعه از  
 چندرناری • و گروهی بر بودن آفتاب در بروج • در حمل ابتدا از سورجناری شود • در ثور از  
 چندرناری و همچنین تا سال سپری گردد • جوته بر درنگ<sup>(۲)</sup> ماه انسان (؟) در بروج • و هر گروهی را  
 رای آنست در دگرگونگی قرارداد گزند روزگار بدو رسد • اگر دو سه روز پیهم باشد شورش پیکار  
 برخیزد • اگر تا ده روز بزن آسیبی رسد • و اگر تا پانزده روز بیماری بزرگ آرام گسل آید • اگر یکتا  
 ماه برادر او نقد زندگی بسپرد • و اگر یکتا شبانه روز سورجناری در افزایش بود پس از یکتا سال  
 پیمانه هستی او لبریز گردد • و همچنین اگر در روز و سه روز این شورش باشد بشماره روزها چون  
 سالیان سپری شود او را سفر واپسین پدش آید • اگر یکماه باشد بیلت ماه درگذرد • و اگر چندرناری  
 یکتا شیبانه روز باشد پس از یکتا سال بیمار شود و همچنین بقدر ایام چون سال بگذرد بیماری روی دهد -  
 و اگر پیوسته یکتا ماه شود مال تلف گردد • و اگر ده روز سکهنفا باشد در زمان تحویل آفتاب  
 قالب تهی کند • و اگر چندرناری درین مدت باشد نشان پریشانی دل و بیماری بود • اگر از تحویل  
 آفتاب تا سیزده روز چندرناری در جنبش بود نشان بیماریها باشد • و چون برج عقرب پرتو اندازد دریا  
 پنج روز چندرناری در چالش بود پس از هژده سال رخت هستی برینده • و در برج سنبله پس  
 از پانزده سال • و همه برانند اگر در برآمدن آفتاب سورجناری باشد یا چندرناری و در قروشدن عکس  
 آن نیکوئی بردهد - ورنه نکوهیدگی یاز آرد • و اگر در چهار گهری چندرناری دگرگون رود نشان  
 نیکبهاست •

( ۱ ) این جمله در [ ک ] نیست • [ ش ف اض ] چون ماه از پرو تا سه نته روانی الخ • [ د ] حرف  
 مد • چون از پرو الخ || ( ۲ ) این جمله در [ ک گ ] نیست • [ ه ] جوته در یک ماه انسان در  
 بروج • [ د ] جوته در یک ماه انسان در بروج • [ ش ] جوته بر درنگ ماه انسان • [ ه ا ] جوته  
 بر درنگ ماه ایشان در بروج ||

باعتبار احوال ساعات و ایام و بروج و کواکب و اطوار این سه حال احکام مختلفه از غم و شادی و دیگر سوانح روزگار خبر دهد \* هر یک سورجناری و چندناری پنج بخش بود - هر کدام نامزد بیکه از عناصر پنجگانه \* در دو نیم گهری بیصفت پل باه - سی پل آتش - چهل پل آب - پنجاه پل خاک - ده پل آکاس \* و برخی چنین برگذارند - پنج پل آکاس - ده باه - پانزده آتش - بیصفت آب - بیصفت و پنج خاک \* و همگی یک گهری در ربع باشد \* و چون این گردش بسر آید آغاز از خاکی شود پس آبی آتشی بادی آکاسی \* و بعضی چنان نگاشته اند یک یک گهری خاکی آبی آتشی بادی آکاسی رود \* و شناسائی هر کدام از روش نفس اندوزند - اگر بلندی گرایست آتشین - و اگر بیهناست و آن از چهار انگشت نگردد بادی - و اگر بنشیند رود آبی تا دوازده انگشت خرامش شود - و اگر رفتار برابر شکاف باشد نه بلند و نه پست و چپ و راست و آن تا هشت انگشت آکاسی \*

و نیز از حال آدمی دانش بدست آورند - در آرامش زمینی بر آید و در خواهش مستلذات و درون سردی آبی شمرند - و در خشمگینی و در حالتی که نیک مردم را به بدی برگزیند آتشین - و در آرامی بادی - و در یادکردن ایزدی صفات و تهی بودن درون از اندیشه غیر آکاسی \* و نیز روز یکشنبه بدرازی یک انگشت و در دوشنبه و سهچنبه تا شنبه بطول هفت انگشت شاخص بر سطح مستوی ایستاده کفند و اندازه سایه بگیرند که بعضی چند انگشت است \* بران دوازده افزوده مجموع را بر پنج قسمت کنند \* اگر هیچ نماند آکاسی دانند - و اگر یک ماند بادی - و در آتشی - و سه آبی - و چهار خاکی \*

و نیز بهر دو فرانگشت هر دو سوانح گوش بگیرند و بخنصر و بنصر هر دو دست دهن بویندند و هر دو وسطی شکمهای بینی را فروگیرند و بهر دو سبانه دنبال هر دو چشم زیر کرده نظر در میان دو ابرو اندازند \* قطره درانجا پدید آید \* اگر چهار گوشه و برنگ گداخته از خاکی پندارند \* و اگر بشکل نیمه ماه بود و بسفیدی گراید و سختی و سردی از دریافته شود آبی انگارند \* و اگر گرد روشن سخت سیاه بود و درو خالهای رنگارنگ بادی گویند \* و اگر سه گوشه نورانی آتشین شمرند \* و اگر قطره پیدائی نگیرد آکاسی نامند \*

تعلیم - بخشش - دیدن پدر و مرشد و استاد - رفتن پیش بت - در شهر و خانه درآمدن و دیگر مراتب نقل و تحویل و بقول سفر به بیگانه دیار - و بطور جمع خوردن و فروختن - و چاره گوناگون رسوم و دفع نحوسات فلکی - مراتب دوستی - برگرفتن دارو و گیاه از صحرای - و اعمال کیمیا - و کردار جوگ

( ۱ ) [ ض د ] نیکي \* در [ ک ] نیست || ( ۲ ) [ ه ] بنه || ( ۳ ) [ ه ش ک ] جری \* [ د ] جوگ \*

[ ض ] خوب ||

و دیگر جمالی کرد - در هنگام چندرناری گزیده دانند - و پیش ملوک رفتن و بچنگ شتافتن  
 در سورجناری \* در چندرناری از چپ آغاز فیور کنند و در سورجناری از راست \* و نیز با سبانی  
 اعضا در طرف روانی دم بیشتر نمایند \* و در کوشدن ولایت و در آلت خود سیر نمودن بقول و خوردن  
 و مجامعت و غسل و بزندان فرستادن و باز داشتن از کار و خلل انداختن در محبت دیررس  
 و جزآن از جلائی کارها در سورجناری شایسته بود \* و در سکهها بهیچ کار نپردازند \* در آبی و خاکی  
 جمالی کردارها بجای آرد و در آتشی و هوایی کارهای دیربا گزینند \* و در آکسی هیچ چیز  
 نیکو ندانند \* و در هنگام رفتن هر جانب که روان بیشتر باشد نخستین آن قدم بردارند \* و اگر بزرگ را  
 دریابد یا کسی که از خواهد بهره بگیرد و در ایستادن و نشست چنان کوشش نماید که آنکس  
 جانب روان باشد - و بدسگل و قرض خواه و مانع آن را بجانب نازوان بازگذارند \* گویند بالاسو و برابر  
 ۱۰ چندرناری باز گردد - و نشیب و پس با سورجناری - پس این دو گروه باید که در آن حالت در یک  
 ازین جاها باشند تا کار برآید \*

پاسخ پرسندگان \* اگر پژوهش نمایند که مولود پسر خواهد بود یا دختر باید که حال در شکاف  
 بینی خویش را دریابد که کدام بیشتر روانی دارد \* اگر پرسنده بدان سرست برود پسر خوش وقت  
 گرداند \* و اگر نه از دختر بازگوید \* و اگر برابر باشد نوید توأمان بخشد \* و اگر حال چنین بود که  
 ۱۵ در اندامی پرسش یک بیشتر بحرکت درآید به نیستی آن هستی برگدارد \* و گروه را رای آنست  
 اگر پژوهنده بسوی چندرناری باشد نشان دختر بود - و اگر سورجناری از پسر - و سکهها خفتی \*  
 لخته چنان برگذارند آبی و خاکی از پسر گوید - آتشی و بادی از دختر - آکسی از نیستی \*  
 و اگر از خواندن و خواناندن و کدخدائی و نوکر شدن و گرفتن و ملازمت بزرگان و خرید و فروخت  
 پرسش رود در آبی زود بهره ور شود - و در خاکی دیرتر - و در هوایی اندک شود - و در آتشی  
 ۲۰ پس از سردمندی زبان کشد - و در آکسی هیچ فایده نه بیند \* و اگر از بازار پرسند در زمینی  
 و آبی بارش بود لیکن در دم بیشتر گشت و کار را سیراب سازد - و در بادی ابر فراهم آید و نبارد -  
 و در آتشی تراوش کند \* و اگر از کشته باز پرسند در آبی و زمینی محصول بردهد لیکن  
 در پسین فراوان - و در بادی میانه - و در آتشی بشراه نیستی بسوزد - و در آکسی نهفته  
 حال بود \* چون از بیمار پرسش رود اگر چندرناری باشد و پرسنده از طرف سورجناری یا  
 ۲۵ عکس رنجور را روزگار سپری گردد - و اگر در طرف چندرناری زود تندرست شود - و اگر از جانب  
 سورجناری پرسند بیماری بدرازی کشد لیکن بهی یابد \* و برخی در حال نفس نظر اندازند - اگر  
 هنگام کشیدن است و آنرا نفس زنده گویند نشان زندگی بود و اگر در زمان برآمدن باشد و آن

نفس را مرده خوانند روزگار سپری شود • و در همگی پژوهشها ملاحظه این حال رود • مارگزیده  
و جن گرفته و کفتارخوردن از بیمار شمرند •  
و چون از آمدن لشکر بیگانه پرسش رود اگر چندرناری باشد و پرسنده همان سو نشان آمدن بود -  
و اگر طرف سورجناری بپرسند نیاید • برخی گویند اگر زمینی و آبی بود نیاید و در آتشی و بادی  
درسد - در آکسی هیچ برنگذارد • و اگر از آویزه و آتشی باز پرسند چندرناری از پسمین گوید •  
و سورجناری از پیشین • و لخته برگذارند که اگر خاکی باشد سترگ پیکار روی دهد و بسیار کس  
زخمی گردد - و در آتشی و بادی و آکسی هر دو سورا زبان رسد - و آبی صالح برسرآید •  
و اگر از حال خود و خصم باز پرسد اگر خاکی بود جنگ شود و فراوان کس زخمی گردد - و در  
آتشی پرسنده فیروزمند آید - و بادی شکست برگذارد - و در آکسی کار او در آن نبرد سپری گردد -  
و در آبی با آتشی گراید • و اگر پرسش در آویزش بومی و بیگانه باشد در چندرناری نخستین را •  
فیروزی و در سورجناری پسمین را • و برخی گویند اگر سوال کننده جانب چپ باشد و چندرناری  
در حرفهای نام هرکه جفت باشد فتح یابد - و اگر بسوی راست باشد و سورجناری خداوند طاق  
نصرت یابد - و در یکسان حرف و سائل بطرف روان باشد پیش گفته فیروزمند - و اگر بسوی  
فراوان پس گذارد •

و اگر از غایب آگهی جوید در آبی زود بیاید - و در خاکی همانجا بنگاه سازد - و در بادی  
از آنجا بجای دیگر شتافته باشد - و آتشی نشان فرود آمدن - و در آکسی نهفته حال • و اگر در دل یکی  
از موالید بگیرد خاکی از رستنی گوید - و آبی و بادی از جاندار - آتشی جمادی و کانی برگذارد -  
در آکسی آگهی یابد که هیچ در دل نگرفته •

این داستانیست بس شگرف - بهمن بسند نموده آید •

### • آگم •

( بهمه و الف و فتح کاتب فارسی و میم ) - درو گذارش گوناگون انسون • در اندرختن سود  
و برانگندن زبان زدگی و افزایش آگهی و واقایی و چاره گری گوناگون بیماری و افزونی ملل  
و دشمن شکنی و دوست نوازی و عالم ببری و جهان آرائی و جزآن •

### • شکن •

( بفتح شین منقوطه و هم کاتب و فتح نون ) شگرف علم است - بدو از احوال جانوران بر ۲۵  
سوانح روزگار آگهی پذیرند • از گویائی و خموشی و جذبش و آرامش و نشاط و غمگینی و جزآن  
از حال و آینده باز گذارند • و دانایان این مهین شفاخت درین آبادبوم پس فرادان روزی در شکارگاه  
دو سار باهم نشسته زمزمه داشتند • گیتی خداوند از شناسنده پرسش فرمود • بعضی همایون رسانید

اگر واگونی ایشان برگذارم باور نیفتد - تر نزدیکی میجوید و ماده عذر خون میگذارد - دور نیست که در

نشستجا نشانی از سرخی پیدا باشد • چون پژوهش رست گفته بیدانی گرفت •

دانش منشان هندوستان بیشتر بدست آویز پنج چیز از نهفته حال برگویند - نجوم - سر - شکن -

افسون - کیول ( بکسر کاف و سکون یای تحقانی و فتح واو و سکون لام - و آن دانش قرعه باشد و

گونگون فال زدن در ) •

### • سامدرك •

( بسین و الف و ضم میم و کسر دال و را و فتح کاف ) - از چگونگی اعضا و جستن آن

و رنگارنگ خطوط و خالها فراوان احوال برگذارند - و بیشتر همچنان برآید •

### • گارۃ •

۱۴ ( بکاف فارسی و الف و ضم را و فتح دال هندی ) دانشه است - دران از حال مار و کژدم و آنچه

از گردن آن رهائی بخشد سخن برسرآیند • بخواندن افسونها و گذارش نسبتنامه و ستایش آن

حاضر سازند • شگفت آنکه کهن ماری خاص بدست آورند و افسونها برخوانند • برهنه را بگزایند

و چون زهر آن کار کند از هوش باز ماند • سپس از هر چه پرسند پاسخ گوید و راست برآید • رای

هندي حکیم آنست که در دور کلجک در نهفته گوئی از راست تر نباشد • و از گذارده او چندین

۱۵ نامه در بیان مردم •

### • اندرجال •

( بکسر همزه و نون خفی و سکون دال و فتح را و جیم و الف و لام ) دانش نیرلیجات و طلسمات

و اعمال تیزدستی • نادره کاری آن بکابد گفتار درنگنجد •

### • رس بدیا •

۲۰ ( بفتح را و سین و کسر با و دال مشدد و یای تحقانی و الف ) علم است در کشتن سیلاب

و زردسیم و مس و مانند آن - و اکسیر از سرانجام یابد •

### • رتن پرچها •

( بفتح را و سکون تایی فوقانی و فتح نون و یای فارسی و کسر را و سکون یای تحقانی و فتح

جیم فارسی مشدد و های خفی و الف ) علم است در شناخت جواهر و گوناگون سنگریزه و از

۲۵ پیدایش و خاصیت و ارج و جزآن برگوید •

• کلم ساستر •

( بكاف و الف و فتح ميم ) دانشه است در پيوستنِ مرد و زن • هشتاد و چهار گونه برگذارند و هر کدام را سود و زيان بگويند •

• ساهتي •

( بسين و الف و كسر ها و تاي فوقاني مشدد و فتح ياي تختاني ) دانشه است چندين گونه دانائي درو • موراتب مفهومات الفاظ و شايستگي عبارت و نكوهيدگي آن را بر خوانند • واضح را ايزه بر شمردند • و فهم معني از لفظ بر چهار گونه دانند - نخست شكت ( بفتح سين منقوطه و سكون كاف فارسي و كسر تاي فوقاني ) وضع بدان رهمون و موضوع له خواستن • دوم لچپها ( بفتح لام و جيم فارسي مشدد و هاي خفي و نون و الف ) لازم معني آن خواستن • سيوم گوني ( بفتح كاف فارسي و سكون واو و كسر فون و سكون ياي تختاني ) بوسيله تشبيه خواست مشبه به • • • • • چهارم بنجنا ( بكسر با و نون و فتح جيم و نون و الف ) چيزه گويد و معني ديگر كه بدو چندان بيوندند نيست ميخواهد چنانچه زن پرستاره را بطلب شوهر روانه ساخت • چون بخاوتگاه او شناخت بدو در آريخت و در رفتن عذر برگفت • چون رفته پيغام آورد از سواد پيشاني و فتورسه كه در صندل و سرمه و رنگ به آن رفته بود از حقيقت حال آگهي پذيرفت • در پنج و ناب شد • و از ادب بر زبان نياورد ليكن بدو گويد همانا دروغ ميسرائي بطلب او نرفته • برگذار آب ۱۵ بنسل شناخته بودي چه سرمه در چشم نمانده و صندل بر بدن نيست • بدين گفتار نازك ازان آگهي دهد و درد دل سرايد •

و برخه گوني را از درو بر شمردند و بدانچه لفظ پدياره گويد و بنازكي گرايد بگزين روشه بيان کرده اند و شگرف تفصيلي بيان بر نهاده • سر جمله ايست از معاني و بيان و بديع •  
و نيز نوزس درو گذارش يابد ( بفتح فون و سكون واو و فتح را و سكون سين ) نه چيز كه ۲۰ اهل عالم ازان لذت برگيرند • نخست سذگارس ( بكسر سين و نون خفي و كاف فارسي و الف و را و فتح را و سكون سين ) - دوستي مرد و زن و آنچه در وصال و هجران فراپيش آيد • دوم هاسي رس ( بها و الف و كسر سين و فتح ياي تختاني ) گوناگون خنده • گویند از دگرگونگي بدن و گفتار و كار كرد و لباس پديد آيد • بر سه گونه باشد - سمت ( بكسر سين و ميم و فتح تاي فوقاني ) در رخسار و چشم و لب لخته تغير رود • وهست ( بكسر واو و فتح ها و كسر سين و فتح ۲۵ تاي فوقاني ) قدره دهن وا شود • ايهست ( بفتح همزه و ياي فارسي و ها و كسر سين و فتح تاي فوقاني ) خنده كه آواز هم داشته باشد • سيوم كرن رس ( بفتح كاف و هم و فتح نون )

( ۲ ) [ ك د ] بنازكي • در ديگر نسخ بنازكي ۱۱  
( ۱ ) [ ك ] منع ۱۱



اندوهی که از فروشدن دوست با از دست رفتن مال بهم رسد • چهارم را در ( بفتح را و ضم همزه و سکون واو و دال و فتح را ) خشمناکی • پنجم ویر ( بکسر واو و سکون یای تختانی و را ) خوشدلی که در هنگام بخشش و مهربانزی و آرزوش روی دهد • ششم بهیدانک ( بفتح با و های خفی و یای تختانی و الف و فتح نون و کاف ) بیمناکی • هفتم بیچه ( بدر بلی مکسور و های خفی و فتح جیم فارسی و های خفی ) نفرن از چیزها • هشتم ادبیت ( بفتح همزه و سکون دال و ضم با و های خفی و فتح تالی فوقانی ) از دین چیزه بشگفت زار افتادن • نهم سانت ( بسین و الف و نون خفی و فتح تالی فوقانی ) آرامشی که از دانش بهم رسد و دوست و دشمن یکسان نسبتی گیرند • و هر کدام را گوناگون بر ساخته اند و دلاویز دستاها برگزیده •

و نیز درین شکر علم احوال مرد و زن نگاشته • هنگام عشق گرم دارند چنانچه بیشتر در ۴۰ نوزان و ایران پیوند عاشقی میان در مرد باشد و بهندستان و حجاز در مرد وزن بود لیکن تازی را بزین دل بسوزد و هندی را ببرد وزن • هندی حکیم زن را نایکا گوید ( بنون و الف و کسر یای تختانی و کاف و الف ) و آنرا سه گونه دانند • سوبیا ( بکسر سین و وار و یای مشدد و الف ) پارسیست در گرو شودوستی • از شرمگینی بر است و چپ نگاه نکند و جز به دنبال چشم ننگد چنانچه نگرستن او را کس کمتر پی برد • خنده او از لب بونگزدن و دندان پیدائی نگیرد • سخن کم گوید و بلند نسراید • بخشم بیشتر نگراید و اگر راه یابد از دل بیرون نشتابد و بچشم و رنگ پیدائی برنگیرد • پرکیا ( بفتح یای فارسی و را و کسر کاف و یای تختانی و الف ) بیگانه را به بخنکاری دوست دارد • و اگر شود از است پروندها گوید ( بفتح یای فارسی و را و سکون واو و دال هندی و های خفی و الف ) - وزنه کدکا خوانند ( بفتح کاف و نون مشدد و کاف و الف ) • و این تقسیم در بسیاری رود • سامانیا ( بسین و الف و میم و الف و کسر نون و یای تختانی و الف ) ۲۰ از کس نبود و در بند مال باشد •

و سوبیا سه قسم • مگدنها ( بضم میم و سکون کاف فارسی و دال و های خفی و الف ) - آنکه از خورد سالی و ناشناسائی با بیرون می نهد و سواغای شورش جوانی می شود و لخته بر نیرنگی خوبی آگاه باشد یا نه و از پیوند شومی گویزان • و هنگامی که غنوده بود نظر بر او اندازد و از اندیشه آنکه سخن در آرد خود را خوابیده وانماید و از هراس چیردستی نغزود • بیشتر از هشت سالگی تا دوازده سالگی باشد و گاه بهزده کشد • مدھییا ( بفتح میم و کسر دال مشدد و های خفی و یای تختانی و الف ) شرمگینی و خواهش شو هر دو برابر در • در خشم حرف بر گوید لیکن شرم مخاطب

( ۱ ) همچنین در [ ۲ ] • [ ک ف ض د ش ] و هندی را ببرد فقط ۱۱ ( ۲ ) [ ک ف ض د ] بسن ۱۱

( ۴ ) [ ک د ] چشم ۱۱

( ۳ ) [ ک ] خواهش شو هر دو برابر دارد ۱۱

نبود • و از سی و دو سال برنگردد • پرکلبها (بفتح بای فارسی و سکون را و فتح کاف فارسی و سکون لام و با و های خفی و الف) خواهش و زیرکی خود را دلنشین شوهر سازد و بدانشمنشی دل او بشکند • تا پنجاه و دو سال کشد •

و هر دو قسم پسین بر سه گونه • دهیرا (بکسر دال و های خفی و سکون یای تختانی در الف) چون شو بدیگرسه آمیزد از رشک بخشم در شود ایمن در ستایش و پرستاری افزاید و بدین روش او را بشو مسخاری در آورد • ادهورا (بفتح همزه) از آن آگهی نیارد خموشید لیکن بشگفته رونی حرفه بر زبان آورد که شوی را بشوم اندازد چنانچه برگوید شگفت آنکه شما بیدار بوده اید و چشم من سرخ و شما باده پیموده اید و دل من برهم زده • دهیرا ادهیرا (از هر دو آمیخته باشد) نفس بر کشد که از آن آگهی دهد •

برخی گفتار را بدان هنجار برگذار • و نیز سوزیا بر دو گونه باشد - جیشتها (بکسر مجهول جیم و سکون یای تختانی و شین منقطه و تایی فوقانی هندی و های خفی و الف) آنکه شوی از میان زنان او را بسیار دوست دارد • کدشتها (بفتح کاف و کسر نون و سکون شین منقطه و تایی فوقانی هندی و های خفی و الف) آنکه شوی را بدو میل کم بود •

و پرکیا پنجگونه باشد گپتا (بضم کاف فارسی و سکون بای فارسی و تایی فوقانی و الف) حال خویش را بهوشد و بدکاری گذشته و حال آینده بگردانی پنهان گرداند و شایسته محملها بر سراید ۱۵ چنانچه ناخن دست بیگانه رسیده باشد و گوید من درین خوابگاه نمی باشم - گریه بآهنگ موش بر میجوشد - مرا در آن نکاد و گزند رساند • ویدگدها (بکسر مجهول وار و سکون یای تختانی و فتح دال و سکون کاف فارسی و دال و ها و الف) بد آنریز گفتار توانا باشد و بر شگرف کردار نیرومند • لچتها (بفتح لام و کسر جیم فارسی و شدد و های خفی و تایی فوقانی و الف) دوستی خویش بر ما اندازد و باک ندارد • کلتا (بضم کاف و فتح لام و تایی فوقانی هندی و الف) بسیاری را دوست دارد و هر یک را بروش دل شان دارد و زر نخواهد • انسینا (بفتح همزه و ضم نون و فتح سین و یای تختانی و الف و نون و الف) از بیم خطرناکی بوعده گاه نرود و از آنکه او خواهد آمد و نخواهد یامت ندره ناک شود •

و نیز زن را هشتگونه برساند - یورکمت بهرنکا (بضم بای فارسی و را و سکون وار و کسر کاف و های خفی و فتح تایی فوقانی و فتح با و های خفی و سکون را و کسر تایی فوقانی و کاف و الف) شوی در سفر باشد و او از دوری <sup>(۳)</sup> بے تاب یا در سگالش رفتن و از آن بیمنگالی آرام گسل • و برخی آن را جدا قسم گردانند و نه گونه شمردند • کهندنا (بفتح کاف و های خفی و نون پنهان

( ۱ ) [ ۵۵ ] در نشو و ۱۱ ( ۲ ) [ ۵۴ ] بر روی روز اندازد ۱۱ ( ۳ ) الفاظ ازدوری در [ ۵۳ ] نیست ۱۱

و کسر دالِ هذقی و تایی فوقانی و الف ( دوستِ اردبگیرے در آمیزد و اردر پیچ و تاب \* کلهانت رتا  
 ( بفتح کاف و سکون لام و ها و الف و نونِ خفی و فتح تایی فوقانی و کسر را و تایی فوقانی و الف )  
 آنکه از درشتی که بدوست گفته پیشیدانی درشود و بچاره گری آن دل برزهد \* بپزیدها ( بدوبا  
 نخستین مکسور درمین فارسی و ساکن و فتح را و لام و سکون با و دال و های خفی و الف ) آنکه  
 ۵ بوعده گاه دوست رسد و نیابد \* آتکا ( بضم همزه و سکون تایی فوقانی و کاف و الف ) آنکه از نیامدن  
 دوست بتذکفای غم درماند و باعث بزرهد \* باست سجا ( ببا و الف و فتح سین و سکون کاف و فتح  
 سین و جیم مشدد و الف ) از نوید آمدن دوست شادمان و در بیدایش بزم وصال \* سوادهدین پتکا  
 ( بضم سین و واو و الف و کسر دال و های خفی و سکون یایی تحتانی و فتح نون و یایی فارسی  
 و کسر تایی فوقانی و کاف و الف ) آنکه دوست از خواهش او بیرون نیابد \* آبسارکا ( بفتح همزه  
 ۱۰ و کسر با و های خفی و سین و الف و کسر را و کاف و الف ) آنکه بار را پیش خود طلبد با خود  
 نزد او شتابد \*

و فیوزن را سه قسم سازند - آتما ( بضم همزه و تایی فوقانی مشدد و میم و الف ) با آنکه شوره  
 درستی <sup>(۱)</sup> سپرد او در محبت بیتاب \* ادهما ( بفتح همزه و دال و های خفی و میم و الف ) عکس  
 آن \* مدهما ( بفتح میم و کسر دال مشدد و های خفی و میم و الف ) زن و شوهر که یکجہتی و  
 ۱۵ درستی فرایش گیرند و گاه دوئی و بیگانگی \*

و نیز زن را چهار قسم ساخته اند - پدمنی ( بفتح بای فارسی و سکون دال و کسر میم و نون  
 و سکون یایی تحتانی ) بخوبی و نازکی بیهمتا و در خوش خوئی و بلندبالی بیهمال \* انضایی و  
 باهم در نهایت تناسب - فرم آواز - شیرین سخن - کم گوی - گل آسا بوی دهد - پاکدامن  
 و فرمان پذیر شو \* چترنی ( بکسر جیم فارسی و سکون تایی فوقانی و کسر را و نون و سکون یایی  
 ۲۰ تحتانی ) لخته در نیکوئی از فرورتر - در فریبی و لغزنی میانه - تنک شکم - کشاده سینه بود \*  
 سنکمی ( بفتح سین و نون خفی و کسر کاف و نون و سکون یایی تحتانی ) زبده و کوتاه قد - همواره  
 با شو در آویزد و تند خوئی نماید \* هستنی ( بفتح ها و سکون سین و تایی فوقانی و کسر نون  
 و سکون یایی تحتانی ) در صورت و سیرت نکوهیده \*

و از هر یک قرأون برگزیده اند و یک یک را آنچه از مردان درخور بود و افموده \*  
 ۲۵ مان ( بمیم و الف و فتح نون ) - سرگرائی زن از بدکرداری شوستا \* آنرا بر چهار گونه  
 دانند - لکه ( بفتح لام و هم کاف فارسی و های خفی ) بکمتر دلدھی و لبه گری ناز در سر نهد \*  
 مدعی ( بفتح میم و کسر دال مشدد و های خفی و فتح یایی تحتانی ) بلخته رنج در شود \* گر

( بضم کاف فارسی و را ) بفرادان محضت از فارش درگذرد \* رسا بهاس ( بفتح را و سین و الف و با و های خفی و الف و فتح سین ) آنکه چاره نپذیرد \*

مرد را نایک گویند ( بنون و الف و کسر یای تحتانی و فتح کاف ) - آفران نیز درخور نایکا نامها باشد لیکن از سه تکذره - همت ( بفتح یای فارسی و کسرتای فوقانی ) - آنکه در کدخدائی بیرون از هندی کیش نبود \* آیت ( بضم همزه و فتح یای فارسی و کسرتای فوقانی ) - بزین دیگری دامن پارسائی برآید \* پیشایک ( بفتح با و سکون یای تحتانی و فتح شین منقطه و کسر همزه و سکون یای تحتانی و فتح کاف ) - گرفتار فاحشه باشد \*

و هر کدام بر چهارگونه بود - انکول ( بفتح همزه و ضم نون و کاف و سکون واو و فتح لام ) - جز بیکه نبردازد \* دچهن ( بفتح دال و کسر جیم فارسی مشدد و های خفی و فتح نون ) - بسیار زن اندرزد و همرا از بخته کاری دل بدست آورد \* دهنشت ( بکسر دال و های خفی و سکون شین ) - منقطه و فتح تایی فوقانی هندی ) - زن از سرگردانی او را از پیش خود راند و او در چابوس و لابه گوی افزایش \* شنه ( بفتح شین منقطه و تایی فوقانی هندی و های خفی ) - تحلیله سگالی و نفاق اندوزی دل آن بدست آورد \*

در گذارش داستان عشق حال نایکا و نایک نگاه دارند و بسا نازکیها برگذارند \* سکهی ( بفتح سین و کسر کاف و های خفی و سکون یای تحتانی ) - همیشگی برستارے که نایکا را بدو اعتماد باشد \* از گفتار و خدمت او آسایش بیفتد - هزل کذد و بخنداند - ر از هنگام جد برگذرد زبور بپوشاند و دستیار پیرایش شود \* بدلاویز گفتار از زن و شوگوانی بردارد و دوستی برافزاید و از اندرزگویی و خیرستانی هر دو دست باز ندارد و پیغام برگذارند \* و اگر زن است دوتی گویند ( بضم دال و سکون واو و کسرتای فوقانی و سکون یای تحتانی ) \* و اگر مرد است دوت ( بضم دال و سکون واو و فتح تایی فوقانی ) - دانای رموز وصل و هجران باشد و آئین درستی و دشمنی \* نیکو داند \*

و درین فن روش نشست و خاست نایک و نایکا را بگوناگون طرز برگذارده اند و بسا دلاویز داستانها آورده - هرکرا دل خواهد ناسای این برخواند و کام دل برگیرد \*

### • سنگیت •

( بفتح سین و نون خفی و کسر کاف فارسی و سکون یای تحتانی و فتح تایی فوقانی ) - ۴۵ دانش گوناگون نغمه و ساز و روش رقص و جزآن \* مطالب آنرا در هفت ادهیتهی برگذارند \* نخست سرادهیتهی ( بضم سین و را ) - بیان آواز \* آن را بر درگونه برشمرند - اناهت

( بفتح همزه و نون و الف و فتح ها و تایی فوقانی ) - آرای سه سبب \* آنرا یکی و قدیم دانند \*  
 و آدمی هرگاه دو سوراخ گوش را بانگشت بر بندد صدائی در یابد - و او را آن نام باشد \* و برهما  
 انگارند \* چون این شناسائی خو گردد و سه میانجی ششود مکت روی دهد \* آهست ( بهمزه<sup>(۱)</sup>  
 و الف و فتح ها و تایی فوقانی ) آوازے که بسبب پدید آید \* آنرا بعضی گویائی عرض هوا  
 ۴ پندارند - و از کوفتن و کندن پیدائی گیرند \* چنان بر سر آیند که در هر یک از شکم و گلو و تارک  
 بیست و دو رگ نهاده دست قدرت است \* از ناف سر آغاز چالش باد شود \* و باندازه سخنی  
 و سستی بر خوردن آن آواز برخیزد \* و گویند در پنجم و ششم و هفدهم و نوزدهم<sup>(۲)</sup> نرسد \* و آن  
 هزده را هفت لخت ساخته بدین تفصیل - سرج ( بفتح سین و سکون را و جیم ) - و آنرا از آواز  
 طائرس برداشته اند \* و از چهارم رگچه پدید آید ( بکسر را و سکون کاف فارسی و های خفی  
 ۱۰ و فتح با و های خفی ) - و آنرا از فریاد پیهه برداشته اند ( جانور بیست ساز آسا - در موسم بارش  
 بناله در آید ) \* و این را از هفتم تا دهم رسد \* گندهار ( بفتح کاف فارسی و الف و نون خفی و فتح  
 دال و های خفی و الف و سکون را ) - و آنرا از فغان بزور گرفته اند \* از نهم تا سیزدهم رفتار  
 او باشد \* مدهم ( بفتح میم و کسر دال مشدد و ها و سکون میم ) - و آنرا از صوت کلنگ بر شناخته  
 آید \* از سیزدهم تا شانزدهم رود \* پنجم ( بفتح بای فارسی و نون خفی و کسر جیم فارسی  
 ۱۱ سکون میم ) - از زمزمه کویل برداشته اند ( و آن پرنده ایست سیه نام و خوشنما و خوشگور و دم  
 او درازتر از سار ) \* از هفدهم انتظام گیرد \* دهیوت ( بفتح دال و های خفی و سکون بای تحنایی  
 و فتح واو و تایی فوقانی ) - آواز رزق \* از هشتم تا بیست و دوم خرامش کند \* نکهاد ( بکسر نون  
 و فتح کاف و های خفی و الف و سکون دال ) - از خورش قیل بر گرفته \* از بیست و دوم تا سیوم  
 قسم دیگر \* و این هر هفت سررا سر آغاز از هر سه قسم شود - پس نکهاد در مرتبه سیوم از بیست  
 ۲۰ و در برنگردد \*

هر نغمه که هر هفت سر دران فراهم آید آنرا سنپورن گویند ( بفتح سین و نون خفی  
 و ضم بای فارسی و سکون واو و فتح را و سکون نون ) \* و اگر شش باشد اول ناگزیر - آنرا کهاد گویند  
 ( بفتح کاف و های خفی و الف و فتح دال هندی و سکون واو ) \* خداوند پنج را اوداب خوانند  
 ( بفتح همزه و سکون واو و فتح دال هندی و سکون با ) - اول در نیز ناگزیر \* و هیچ نغمه که مفر ازین  
 ۲ سرانجام نیابد لیکن در تان که آوائیست خاص از دو هم هستی پذیرد \*

دوم را گاببیکای ادهیای ( برا و الف و فتح کاف فارسی و کسر هردو با و سکون بای  
 تحنایی و کاف و الف و کسر بای تحنایی ) - در رنگارنگ مقام و شعبه \* سر آغاز آن از مهادیو

(۱) [ ک ض ] بضم همزه و الف ؛ (۲) در [ ه ] نیست ؛ (۳) [ ک ] رسد \* [ د ] برسد ؛

و پارتنی دانند \* نخستین را پنج دهن بود و از هر یک نغمه بدیده آید بدین تفصیل - سربراگ  
 ( بکسر سین و را و سکون یای تختانی و را و الف و کاف فارسی ) \* بسنتا ( بفتح با و سین و نون  
 خفی و تایی فوقانی ) \* بهیرنو ( بفتح با و های خفی و سکون یای تختانی و فتح را و نون خفی  
 و فتح واو ) \* پنجم ( بیای فارسی و نون خفی و فتح جیم فارسی و میم ) \* میگه ( بکسر مجهول میم  
 و سکون یای تختانی و کاف فارسی و های خفی ) \* نکت نراین ( بفتح نون و سکون تایی فوقانی  
 هندی و فتح نون و را و الف و کسر یای تختانی و فتح نون ) پارتنی بر سر آید \*  
 هر شش نغمه را بهندی زبان راگ گویند ( برا و الف و کاف فارسی ) و اصل انگارند \*  
 و هر کدام را فراوان شایخ \* و سربراگ را سنپورن دانند ( بفتح سین و نون خفی و ضم یای فارسی  
 و سکون واو و فتح را و نون ) \* درینجا رگبه تا هشتم آید - پس کاندهار تا دهم - مدهم از سیزدهم  
 درگذرد - دهیوت تا بیست و یکم رود - نکهار هم یک برود - و همچنین در همگی مراتب \*  
 دگرگونگی رود \* /

اول را مالدی ( میم و الف و فتح لام و کسر واو و سکون یای تختانی ) \* نرورنی  
 ( بکسر تایی فوقانی و ضم را و سکون واو و فتح واو دیگر و کسر نون و سکون یای تختانی ) \* کوری  
 ( بفتح کاف فارسی و سکون واو و کسر را و سکون یای تختانی ) \* کیداری ( بکسر کاف مجهول  
 و سکون یای تختانی و دال و الف و کسر را و سکون یای تختانی ) \* مده مالدی ( بفتح میم و کسر  
 دال مشدد و های خفی و میم و الف و فتح دال و کسر واو و سکون یای تختانی ) \* بهاری ( بکسر  
 با و ها و الف و کسر را و سکون یای تختانی ) \*

دوم را دیسی ( بکسر دال و سکون یای تختانی و کسر سین و سکون یای تختانی ) \* دیوگری  
 ( بکسر مجهول دال و سکون یای تختانی و فتح واو و کسر کاف فارسی و را و سکون یای تختانی ) \*  
 بهیرائی ( بفتح با و سکون یای تختانی و را و الف و کسر تایی فوقانی هندی و سکون یای تختانی ) \*  
 نودی ( بضم مجهول تایی فوقانی هندی و سکون واو و کسر دال هندی و سکون یای تختانی ) \*  
 لندا ( بدو لام نخستین مفتوح و تائی مکسور و تایی فوقانی و الف ) \* هندوای ( بکسر ها و نون  
 خفی و ضم مجهول دال و سکون واو : کسر لام و سکون یای تختانی ) \*

سیوم را مدهماد ( بفتح میم و کسر دال مشدد و های خفی و میم و الف و فتح دال ) \* بهیروی  
 ( بفتح با و های خفی و سکون یای تختانی و فتح را و کسر واو و سکون یای تختانی ) \* بنکالی  
 ( بفتح با و نون خفی و کاف فارسی و الف و کسر لام و سکون یای تختانی ) \* برانکا ( بفتح با و را

( ۲ ) [ ۵ ] بر سر آید //

( ۱ ) [ ض ] بسنت - و اعراب موافق آن //

( ۴ ) [ ض ] ساکن //

( ۳ ) [ ۵ ] فراوان شایخ و شش شش زبانزد روزگار //

و الف و فتح تالی فوقانی هندی و کاف و الف ) • سندوی ( بکسر سین و سکون نون و فتح دال و کسر واو و سکون یای تختانی ) • پدگیا ( بضم یای فارسی و فتح نون و سکون را و کسر کاف فارسی و یای تختانی و الف ) •

چهارم را بیهاص ( بدو با نخستین مکهور و درمین مفتوح و های خفی و الف و فتح سین ) •  
 • بربالی ( بضم مجهول با و های خفی و سکون را و یای فارسی و الف و کسر لام و سکون یای تختانی ) • کائرا ( بکاف و الف و فتح نون و را و الف ) • بدهنسکا ( بفتح با و سکون دال هندی و فتح ها و نون خفی و فتح سین و کاف و الف ) • مائسری ( بضم و الف و سکون لام و کسر سین و را و سکون یای تختانی ) • بدهمنچری ( بفتح یای فارسی و سکون دال هندی و های خفی و فتح میم و نون خفی و فتح جیم و کسر را و سکون یای تختانی ) •

۱۰ پنجم را ملار ( بفتح میم و لام و الف و سکون را ) • سورچی ( بضم مجهول سین و سکون واو و را و کسر تالی فوقانی هندی و های خفی و سکون یای تختانی ) • آساری ( بهمزه و الف و سین و الف و فتح واو و کسر را و سکون یای تختانی ) • کیکسی ( بفتح کاف و سکون یای تختانی و ضم سین و کسر کاف و سکون یای تختانی ) • گندهاری ( بفتح کاف فارسی و نون خفی و فتح دال و های خفی و الف و کسر را و سکون یای تختانی ) • هرسنگاری ( بفتح ها و سکون را و کسر سین و نون خفی و کاف فارسی و الف و کسر را و سکون یای تختانی ) •

ششم را کامودی ( بکاف و الف و ضم مجهول میم و سکون واو و کسر دال و سکون یای تختانی ) • کلبان ( بفتح کاف و کسر لام مشدد و یای تختانی و الف و سکون نون ) • آهیری ( بفتح همزه و کسر ها و سکون یای تختانی و کسر را و سکون یای تختانی ) • سدهذات ( بضم سین و سکون دال مشدد و های خفی و نون و الف و فتح تالی فوقانی هندی ) • سالک ( بسین و الف و فتح لام و سکون کاف ) • نتهمیر ( بفتح نون و سکون تالی فوقانی هندی و فتح ها و کسر میم و سکون یای تختانی و فتح را ) •

گروه هریکه را پنج پنج برگذارند و فراوان دیگرگونگی رود • برخی بجای بسنت و پنجم و میکه مالکوسک ( بضم و الف و سکون لام و ضم مجهول کاف و سکون واو و فتح سین و کاف ) و هندول ( بکسر ها و نون خفی و ضم مجهول دال هندی و سکون واو و لام ) و دیک ( بکسر دال و سکون یای تختانی و فتح یای فارسی و سکون کاف ) برگذارند • و برای هر شش پنج پنج

( ۱ ) [ ض ] آهیری - و اعراب موافق آن • [ گ ] آهیری ۱۱ ( ۲ ) [ ه ] و طایفه بعضی بسنت ۱۱

( ۳ ) [ ض ] هندول کوس ( بکسر ها و نون خفی و ضم مجهول دال هندی و سکون واو و لام و ضم مجهول

کاف و سکون واو و فتح سین و کاف ) بند ( بکسر با و نون خفی و ضم مجهول دال هندی ) ۱۱ ۶

فرع برگویند - لخته دران اختلاف رود \* و برخی بجای درم و سیوم و چهارم و پنجم سده بهیرون  
(بضم سین و فتح دال مشدده و های خفی) و هندول و دیس کار (بکسر مجهول دال و سکون یای  
تحتانی و سین و کاف و الف و را) و سده نانت برخوانند \*

و هر نغمه سرائی را دو گونه بر شمارند - یکی را مارک نامند ( بهمیم و الف و فتح را و سکون کاف  
فارسی ) گذارده دیوتها و رکبیسران بر شمارند \* در هیچ بوم درو دگرگونگی نرود \* مهین نغمه شمارند \*  
شناسند کل آن در دیار دکن فراوان \* و آن شش را با بسیاری قسم ازین پندارند \* لخته ازان میگذارد -  
سورج پرکاس ( بضم مجهول سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و بای فارسی و سکون را و کاف  
و الف و سکون سین ) \* پنج تالیسر ( بفتح بای فارسی و نون خفی و سکون جیم و تالی فوقانی  
و الف و کسر مجهول لام و سکون یای تحتانی و ضم سین و سکون را ) \* سرب توبیدز ( بفتح سین  
و سکون را و فتح با و ضم مجهول نای فوقانی و سکون واو و فتح با و های خفی و سکون دال  
و فتح را ) \* چندر پرکاس ( بفتح جیم فارسی و نون خفی و سکون دال و فتح را و بای فارسی  
و سکون را و کاف و الف و سکون سین ) \* راگ کدم ( براد الف و سکون کاف فارسی و فتح کاف  
و دال و سکون میم ) \* جهر مرا ( بضم جیم و های خفی و سکون واو و میم و را و الف ) \* سرورتی  
( بضم سین و سکون را و فتح واو و سکون را و فتح تالی فوقانی و کسر نون و سکون یای تحتانی ) \*

درم را دیسی گویند ( بکسر دال و سکون یای تحتانی و کسر سین و سکون یای تحتانی ) \*  
و آن نغمه ایست خاص یک جا چنانچه سرائیدین دهرید ( بضم دال و های خفی و سکون را و فتح  
بای فارسی و سکون دال ) - در دار الخلافه آذربایجان و گوالیار و باری و آن نواحی \* بیشتر درین دیار  
نغمه بزرگ سرائیده \* چون مانسنگ راجه گوالیار کامروا شد بدست یاری نایک بخشو و مچهور <sup>(۳)</sup> بهنو  
که از نادره کاران روزگار بودند طرز عام پسند خاص گزین برآورد \* چون او در گذشت بخشو و مچهور  
در دولت سلطان محمود گجراتی روز بازار دیگر شد و آن روش بر فراز روایی برآمد \*

دهرید فراهم آمده از چهار فقره <sup>(۴)</sup> مستجمع - و برابری الفاظ و حروف دران ناگزیر نبود \* درو  
نیرنگی عشق و شکر نگاری دل گذارش یابد \* و آنچه در دکن گویند بزبان درآوری چند نامند ( بکسر  
جیم فارسی و نون خفی و سکون دال ) - و آن سه فقره یا چهار فراهم آید \* بیشتر دران ننگری \*  
و آنکه بزبان تلنگی و کرناک سرود آراند دهرود گویند ( بفتح دال و های خفی و ضم را و سکون واو ) \*

( ۱ ) [ ش ] سده بهیرون || ( ۲ ) همپین در نغما || ( ۳ ) [ ه ] مچهور و بهنو \*  
[ ن ] مچهور و بهنو - و در مطر ۱۹ مچهور \* [ د ] مچهور و بهنور \* [ ش ] مچهور و بهنک از نادره کاران \*  
[ ض ] مچهور و بهنک از نادره کاران || ( ۴ ) [ ک ] مستجمع || ( ۵ ) همپین در  
[ ه ش ] \* [ ک ] نیست \* [ ض ] در آوری \* [ د ] در آوری || ( ۶ ) [ ض ] بضم ||



دران ناز و نیاز برگذارند • و آنچه در بنگاله سرایند بنگلا خوانند ( بفتح با و نون خفي و ضم كاف فارسی و لام و الف ) • و آنچه در جوهپور چنگلا گویند ( بضم جیم فارسی و سکون تالی فوقانی هندی و کاف و لام و الف ) • و آنچه بدلهلی بخوانند قول و ترانه نامند • روشه است امیر خسرو دهلوی بهمزبانی صامت و تدار بر روی کار آورد و از صوت و نقش فارسی و هندی برگرفته عشرت افزا شد • آنچه در مهترا بسرود آرند بشنید ( بکسر با و سکون شین مقبوطه و نون و فتح بای فارسی و سکون دال ) - فقرات او چهار شش هشت باشد • دران کشر را برستانند • و آنچه در سغد گویند کانی نام بود • در بسا انصون مهر و محبت • و آنچه بزبان ترهت لهجاری گویند ( بفتح لام و سکون ها و جیم فارسی و الف و کسرا و سکون بای تختانی ) - و آن گذارده بدبابت - از شورش عشق بر سر آید • و آنچه در لهار و نواحی آن سرایند چید ( بفتح جیم فارسی و های خفي و نون خفي و دال ) • و آنرا که در گجرات بنوا در آرد جگری نام یابد ( بفتح جیم و سکون کاف و کسرا و سکون بای تختانی ) • و آنچه در رزم آرائی و ستایش کنداوران گفته گویند ( بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و های خفي ) آنرا سادره گویند • و آن نیز از چهار و شش فراهم شود و بگوناگون زبان بر سر آید •

مید و جز آنچه گذارش یافت فراوان طرز دیگر سامعه افروز - چون سازنگ ( بسین و الف و فتح را ۱۵ و نون خفي و سکون کاف فارسی ) - پوزی ( بضم بای فارسی و سکون واو و را و کسرا و سکون بای تختانی ) - دهناسری ( بفتح دال و های خفي و نون و الف و فتح سین و کسرا و سکون بای تختانی ) - رامکلی ( بر و الف و سکون میم و فتح کاف و کسرا و سکون بای تختانی ) - کرائی ( بضم کاف و را و الف و کسرا همزه و سکون بای تختانی ) - خدیو عالم آنرا سگهرائی برگویند ( بضم سین و سکون کاف فارسی و های خفي و را و الف و کسرا همزه و سکون بای تختانی ) - ۲۰ سوهو ( بضم سین و سکون واو و ضم مجهول ها و سکون واو ) - دیسکال ( بکسر دال و سکون بای تختانی و سین و کاف و الف و سکون لام ) - دیساک ( بکسر دال و سکون بای تختانی و سین و الف و کاف ) •

سیوم پرکیرن کادهیای ( بفتح بای فارسی و را و کسرا کاف و سکون بای تختانی و فتح را و نون و کاف و الف ) - در چگونگی الپ ( بفتح همزه و لام و الف و فتح بای فارسی ) • ۲۵ نخرخوانی باشد • و آن هر دو گونه بود - یک راگ الپ - تان آن نغمه که بزبان روزگار ادا و تصرف گویند درو باشد • و دیگر روپ الپ - تانهای منظوم که یازش گفتن آن دارد درو برگذارند •

( ۱ ) [ ک ] بهمزبانی تدار بر روی الخ || ( ۲ ) [ ض ] کالی • [ گ ] کامی || ( ۳ ) در [ ک ] نیست ||

( ۴ ) [ ش ] شش و هشت || ( ۵ ) [ ض ] پرکیسارن - و اصحاب موافق آن ||

چهارم پربنده‌دهیایی ( بفتح بای فارسی و را و با و نون خفی و فتح دال و های خفی ) در  
 روش بستن گیت ( بکسر کاف فارسی و سکون بای تختانی و تایی فوقانی ) - منظومیمست که در  
 نغمه سرایند \* از شش فراهم آید - سر - بر - ( بکسر با و فتح را و دال ) - ستایش بد ( بفتح بای  
 فارسی و سکون دال ) نام ممدوح - تا ( بکسر تایی فوقانی و نون و الف ) آئین تن تن گفتن و  
 فقرات ادا کردن - پات ( بیبای فارسی و الف و تایی فوقانی هند ) تن نداماناست از سه حرف  
 تا بیست حرف مخصوص ترکیب یابد همانا به‌تایه فقرات زاید است - تال ( بتای فوقانی و الف  
 و فتح لام ) - و آنرا ضرب گویند \* اگر شش باشد میدنی گویند ( بکسر مجهول میم و سکون بای  
 تختانی و فتح دال و کسر نون و سکون بای تختانی ) \* و اگر یک نباشد آندی گویند ( بهمزه و الف  
 و فتح نون خفی و فتح دال و کسر نون و سکون بای تختانی ) \* و اگر دو نبود دیننی گویند ( بکسر  
 دال و سکون بای تختانی و فتح بای فارسی و کسر نون و سکون بای تختانی ) \* و اگر سه نبود  
 بهارنی خوانند ( بفتح با و های خفی و الف و فتح واو و کسر نون و سکون بای تختانی ) \* و اگر  
 چهار نبود ناراولی ( بتای فوقانی و الف و را و الف و فتح واو و کسر لام و سکون بای تختانی ) \*  
 و لے دو چهاره پرنیروزه \*

هو چهار ادهیایی از نیرنگی سر است \*

پنجم تال ادهیایی ( بتای فوقانی و الف و لام ) - دران چونی و چندگی ضرب ۱۵

گذارش یابد \*

ششم وادی ادهیایی ( بواو و الف و کسر دال مشدده و بای تختانی و الف ) - در مراتب  
 سازها \* و آن چهارگونه بود - نت ( بدر تایی فوقانی اول مفتوح و ثانی ساکن ) آنچه بقار نواخته  
 شود \* بتتا ( بکسر با ) پوست گرفته بنوا درآیند \* گهن ( بفتح کاف فارسی و های خفی و سکون  
 نون ) آنکه بمسخت پیوستن در صلب آواز دهند \* سکر ( بضم سین و کسر کاف و های خفی ۲۰  
 و سکون را ) آنچه بنفس سرایند \* و هر کدام را فراوان اقسام \* چفده ازین برگذارد \*  
 از نخستین قسم جنترا ( بفتح جیم و نون خفی و فتح تایی فوقانی و را ) - چوبه بدرازی  
 یک گز تهی میان سازند و بهر دو \* دو نیمه دو کدر پیوندند \* بالاسر شانزده چوب‌پاره بازگذارند  
 و پنج تار آهنگین از فراز آن گذارند - بهر دو طرف استوار سازند \* و مدار بستنی و بلندی و دگرگونی  
 آهنگ بگرد آمدن چوب‌پاره‌ها گردانند \* بین ( بکسر با و سکون بای تختانی و نون ) - جنترا سا لیکن ۲۵  
 سه تار دارد \* کتر ( بکسر کاف و فتح نون مشدده و سکون را ) بین مانا لیکن چوب لخته درازتر و سه  
 کدو و دو تار \* سر بین ( بفتح سین و سکون را و کسر با و سکون بای تختانی و نون ) - میان بین  
 است لیکن چوب‌پاره‌ها ندارند \* انبرنی ( بفتح همزه و نون خفی و سکون با و کسر را و تایی فوقانی